تعلیقش بیاد دلها و خسته شیدا بکم سم از نهته کرته انگبیل کاه بریش شبها، دشش محکم ربست
تنش سخت فراوان بود که تجربه برش ناطه در ور زیر زیر پیچ برده بار جلیبودر همه‌کار بیار خواهش دربرارت
بارنش خشم دگرش را با یاغیان را اگر بگذرد زنش نماید از آن اش‌ب کام خونش بهی که در بیه یاد آرد دست
بگذارند بهایش جان هاست

در معالجات امراض عین و آن [illegible] باب است

باب اول در امراض پرده چشم **اما ناخنه** پرده سفیدیست باطراف چشم [illegible]

زود که بر روی حدقه می آید و پریشان شود و چون از گوشه چشم ظاهر شود قبل از آنکه بحدقه رسد علاج آن باید کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] **علاج** [illegible]

[illegible]

نسخه دیگر [illegible] بکشند [illegible] و بعد از آن [illegible] تا مدت [illegible] و در [illegible] آنکه [illegible] چون [illegible]

غلیظ [illegible] در [illegible] و [illegible] در چشم [illegible] و اما [illegible] چند گونه است اول آنکه [illegible] در [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] و [illegible] **علاج آن زعفران [illegible]**

[illegible] ۲ ۲

و [illegible] چهار [illegible] و در [illegible] سیاه [illegible] یک [illegible] کرده در [illegible]

[illegible] ده در [illegible] و [illegible] تا [illegible] اثر [illegible] و [illegible] در چشم [illegible] و [illegible] روز

در دیگر حلقه [illegible]

[illegible] ده [illegible] و اگر [illegible] دارد و علاجش [illegible] ادم

نسخه دیگر زعفران [illegible] ۵ [illegible] ۲

و [illegible] چشم [illegible] **علاجش** [illegible] و [illegible] ده [illegible] ۲۰ ۲۰ ۲۰

[illegible] در [illegible] و [illegible] و [illegible] در [illegible]

دیگر

[illegible] و اگر [illegible] در [illegible] و [illegible] در [illegible] چون [illegible] و [illegible] را در

[illegible] چون [illegible] کنند و [illegible] و در [illegible] و [illegible]

دیگر

[illegible] را [illegible] کنند و اگر [illegible] و در [illegible] را [illegible] کنند [illegible]

[illegible]

را [illegible] چون [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] چشم [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible] و [illegible]

دیگر

[illegible] کنند و اگر [illegible] را [illegible] و در [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و در [illegible] و [illegible] و [illegible]

زعفران [illegible] کنند و [illegible] و [illegible] در [illegible]

[illegible]

همچنان هم از [illegible] شد بیرون [illegible] و اگر چه علاج [illegible] هیچ بهی نشود خوش بلکه از رنج [illegible]

بیرون آورند و از [illegible] کنند **در بیماری حلق و سینه جذام** علامتش آنکه زبان سیاه و چشمها گرد شده

و آب از چشم آید ده دانه [illegible] کلفش [illegible]

رنج و اما سیاه [illegible] کرده [illegible] و اما سرفه [illegible] اگر خورده [illegible]

[illegible] و آب از [illegible] بیرون [illegible] **علاج** [illegible] رنج [illegible] که شد [illegible] روز

[illegible] وقت [illegible] تخفیف [illegible]

[illegible] کنند [illegible] **علاج** اگر [illegible] سرفه [illegible]

دارد و اگر سبب سرفه حرارت [illegible] **علاج** [illegible]

[illegible] سرفه [illegible]

[illegible] و اگر علت سرفه [illegible] **علاج** [illegible]

[illegible] سرفه که علاج [illegible] اگر [illegible]

[illegible] سرفه [illegible]

[illegible] در سینه [illegible] اگر [illegible]

علاج کنند [illegible] میشود و اگر [illegible]

[illegible] **علاج** [illegible] کنند [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible] در سینه میشود [illegible]

[illegible] چشم [illegible] دارد [illegible]

جذام

سرفه

دن باد

بار بر پشت جا داغ کرم کنند و بعضی پشت کرده ورم و میان پشت در آسمان دم تا بر بار
کم تر باشند و در قانونه کرم تا کمر پا به پشت دیگر را در روغن چوب باشند رساند بر پشت ماله و نمک
مهره و صلابت در زیره که تا یک دکان فرو از بهر آن در دکان علیه بیا بیشتر ما بوم کرم چشمه بیا بیرند
نکردن دهند و چند روز بجوش علف زرد ک با زیره کرده و در روی ریمی ریزند تا کردن باید
کرده کنند دکان های که در وقت عرق آب دهند و باعث کرفتکی سینه شود چنانکه چشم و کوش
کال حلق بیاید اما چون علی او را کمر پیدا کلم رها کنند تعفن شد زنند پیدای جنب
طرز و اعضا خشک شده کرده و کابین راست و جنب و شوار آبی مباه را در کی بکمان
و ران است تکلیف فنه ذبیره رک و بایه و دست بر بالای زانوست بکشاینه دار چهار رک
مقدار ده رطل خون بگیرند و اللکش کرفته ند در آب حکیمه کرم باشند و در تمام اعضا مالند
و چهار رطل یا شده کوفته در آب را با شند پس پیشتر بر دیره او را اللکش ریزند و جو نصف
علوفه دهند و اگر این حالت از جو خوردن بسیار در بی وقت بهم رسد علاجش آن است و بیست
جوشیده
و سکبین نقد و اگر حرکت فرمانه یا پا بکشند بر خور کرد و به اجمالی در زبین خورند و آب ارزن
بیابه و رک بر در ساق است بکشاینه و دو رطل خون بگیرند و چهار رطل سیرده بیار و بار بکینه
رطل روغن آمیخته کلکش ریزند و آب سرد تمام من باشند و چند روز جو باز کرده
علف تر دهند و اگر در چنین حالت چنان باشد که هر چهار دست و پای خم شود و بر
هفت برسم با برزین رساند و قدرت رفتن کسته بر رشته بای و در کرین افکندن باله
کنند و لغر بر تربین امراض است علاج آن است که اول رکهای بینی را ایدایش کنند تا چند
قطره خون پاره بعد از آن بسم اسر چهار دست و پا ترا شند تا حدی که خون ظاهر شود

وچند

وچنه علاج او برا اگر کرده شیرها و سرکه کهنه بران او بریزند و در غرغره بحبیابه بیرون بیب گذارند

دیگر و سرکه بر زمین بریزند تا تبش کم شود بیاشامند و آب بر حیلار کهنه بران زمین بریزند

یا بخار بیابان آن سم رود باعث میل بکران دست پا کنند و بعضی با کمر کنند تا سه روز

بعد از آن از رگ زبان پس دست ... خون بگیرند بعد دستها را میان خاکستر گرم گذارند

تا خون ببندد اگر زاج و مازو با قطران امیخته زخم کرم بر سم ها ببندند و هر روز آن را پاک

کنند و وقتی که رگ منقطع شد و در آن مرتب خون ... ها دهند در معالجه قولنج و بار ... مسح

ها اگر امراض که از ریخ معوله های زخم طبیعت و بحیله ... رده علامت ... باشد

خوردن خاک باعث ... علامتش آن است که بسیار خوابد و غلط و نفخ شده زهر و ناله

کنند ... نوار ... کردن دیگر آنکه دم باعث ... تنگ کشیده نفس ... نوار ...

و پیوسته حرکت دهند و خار ... در زیر دم ... ببندد ... گذارند ... بواسطه عرق ...

دفع گردد و مقعد را چرب کرده ... یا صابون یا چیز دیگر ... داشته ...

کنند و بعد از آن ... چوب ... در مقعد گذارند و اگر نفخ کرده شود ...

کرده و اگر آن ... باعث حبس ... شود دست چرب ... مقعد کرده

بیرون آورد و اگر میسر نشود آب ... دیگر ... گرم ... بکشند ...

در ... باعث ... حقنه کنند و ... را ... در ... کاه چوب ... تعلق ...

... را ... کرده ... در ... و اگر آب گرم حقنه کنند نیز ...

... رطل ... ان ... در ده رطل آب ...

صاف کرده ... دهند یا حقنه کنند و اگر علامات ... ...

بعد از آن

نطول حقنه کنند سه رطل شراب کهنه و یک رطل سبوس گندم ده رطل آرد جو و یک مثقال حلتیت در نیم رطل آب بجوشانند

و حقنه کنند نیم مثقال زهره گاو و روغن در یک رطل آب گشنیز حل کرده کلقش ریزند و بگرداند علق بر نهند

علاجی دیگر بوره نفط با همان اسفند مجموع را کوفته با عسل کرده برشته بنهند و اگر پیه خوک

پیه نیز داخل کنند نفع دارد اگر از این علامات خفیف باشد حرکت دهند تمام از آن عرق

کهنه بند رطل بول آدمی و یک رطل آب گرم و نیم رطل آب برگ ترب و نیم رطل آب چغندر

مجموع را در ظرفی کرده یک رطل آب بر آن افکنند و تخم رازیانه و حلتیت از هر یک سه مثقال

اضافه نمایند جوش دهند صاف نموده کلقش ریزند بعد از آن عسل و دیگر بریان با ... آب شبت

و نمک و آب یکجا حقنه کنند و دست و پا و زیر شکم را چرب کنند و اگر علامات قولنج

از چشم و بینی آب و بلغم آید و در زبان اثر درد باشد سه مهره کوش را داغ کنند و رگ

زیر زبان را نیشتر کنند و نیم رطل حب الخضرا را کوفته با یک رطل روغن آمیخته کلقش ریزند

علاجی دیگر همان رومی و شکر سرخ زرد صلایه کرده با روغن گاو آمیخته کمیدش دهند و کار

قولنج از خوردن بسیار رسد بهم رسد علامتش آن است که گشتن دهان و شکم او تنگ شود و بادها

راست نمی ایستد و آب از چشم می آید علاجش بیست مثقال قسط شیرین را با بیست دانه پر کرده

در روغن زیت بجوشانند و در کام او بمالند و اگر بسبب قولنج حبس بول باشد علاجش آن است

که مهره ها را نمک بیخته بمالند تا در بول کردن متعارف گردد و لیکن عرق تکه نکنند و در آید

و بخورد و بیابد میل را نمک فالفر البقر یا نیم لیمو از ذکر بیرون آید و دست را گل آلوده

کرده لخته لخته از بروت بکشد بالند و اگر با این حیلی نشود دست را در آب گرم نمک آلوده

سائید و با هم زدن و رحم کنند و در آب بزند دست چوب با هم زدن منعقد کردن نفع دارد چه اگر
شانه از دنبه خفه کرده باشد درست میشود و اگر بول آب قطره قطره آید یکبار آب شیر دوغ
بدهند و در اکثر این امراض از آب وجو پرهیز فرمایند و بعد از گشتن دیگر گشتنی تمام آب یکسره بدهند و
کمتر از علامات و بهتر آن است از نصف قدر علامت کسی زرد چوبه بینه بعوض جو بدهند و هر روز قرص
از آن زردکم کرده رشتن آن سوی افزاینده تا دو قرص قدر علامت رایی بهتر [illegible] علامات [illegible] درد چشم اما مرض
تصرف درین امراض باطن آن است که بدعا و الصدق معتقد شوند چنانچه علمای ظاهر و دانای نقل کرده تفسیر
این دعا را بر آب برده خوانند بعضی این آب را بزنند اقسمت علیک ایتها العلة
بعزت عرش الله بعظمت عظمت الله و بجلال جلال الله و
بقدرت قدرت الله و بسلطان سلطان الله و بلا اله الا الله
و بما جرى به القلم من عند الله و بلا حول و لا قوة الا بالله
انصرفت در معالجه بیماری امراض باطن اگر رحم تشنج رسیده باشد علامتش آن است که در سینه
خفقان گرفته باشد هم میرسد چون از اندرون باز کنند راه رفتن دشوار باشد و دست و پای [illegible] چون
چند قدم راه رفت حالت بطرف تشنج اما [illegible] خون کمتر و رنگ زرد باشد [illegible]
باشد یک تخته تا جوش آید و در آن آبینه آب [illegible] و در آن عرق [illegible]
تا شش کنند و اما تب کردن علامتش آن است که [illegible] گردد
رحم را [illegible] دارد و دست و پا درد [illegible] معطر [illegible] دلش گاهی تیره [illegible]
[illegible] کم خوردند [illegible] چهار دست [illegible] نقطه [illegible] خون [illegible]

دیگر در آب نهند اگر چهار رطل برنج با [illegible] چهار و نیم رطل کشنیز و نیم رطل شاهتره با دو ده

علت خشکی

رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید پس صاف کنند و بحلقش ریزند و اگر خشکی بر اسب غالب گردد

علامتش آن است که [illegible] و سینه اماس کند و [illegible] خشک شود طلا باید [illegible] خورش [illegible]

باز گیرد [illegible] کار [illegible] کنند از هر یک نیم رطل در حلقش ریزند [illegible]

کمی اشتها

بسایند [illegible] خمیر کنند [illegible] دهند و چند روز علف [illegible] و اگر بعلت اشتها اسب کم کند

چنانچه علف نخورد [illegible] از قدر علامت [illegible] کنند [illegible] باید [illegible]

[illegible] ریزند [illegible] شراب کهنه حقنه کنند دیگر [illegible] از هر یک [illegible]

حلتیت [illegible] [illegible] ریزه کرده [illegible] از هر یک [illegible] مجموع را

کرده با شراب [illegible] جوشانند صاف کرده بحلقش ریزند [illegible] روز [illegible]

کرم شکم اسب

و اگر اسب کرم در شکم داشته باشد علامتش آن است [illegible]

راحت شود [illegible] علف بسیار خورد اما فایده [illegible]

یک رطل [illegible] صبر را در آب جوشانیده صاف کنند نیم رطل روغن [illegible]

و بحلقش ریزند دیگر رطل حلبه و نیم رطل سپندان با جو [illegible] در شراب جوشانیده

با سه روز [illegible] یک رطل موی سیاه را [illegible] آورند دیگر رطل حلبه را با آب

[illegible] خشک کنند و ریزه کرده [illegible] دیگر [illegible] خشک و [illegible] خردل سیاه از

هر یک [illegible] با رطل آرد جو خمیر [illegible] دهند و در [illegible]

[illegible]

علاجش آن است که از ... سعفه ... برگ ... در ... [illegible] ... عاشق ... مهک ...

... [illegible] ... بر ... کرده ... داگر ... [illegible]

ورم ... [illegible] ... آب ... بر ... نمک ... [illegible] ... و ... حاش ... [illegible]

... [illegible] ... عرق ... [illegible] ... گرفته ... [illegible]

... [illegible] ... آمده ... [illegible] ... [illegible]

اگر ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... و چند روز ... [illegible]

... [illegible] ... کرده ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... گرفته ... [illegible] ... ورم ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... کرده ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

و چون ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

ورم حجیمیه

ورم دیگر

استسقا

... [illegible] ... واقع شده

کهنه باشد که مرور ایام خورده می‌شود و طریق معالجه آنکه این زخم را نشتر زنند که ماده صدید ... کنند و مرهم [illegible]

را بدین زخم بهند و اگر که [illegible] خنجر داغ کنند چنانچه تمام زخم را فرو گیرد و دو ... که کهنه مرهم [illegible]

زخم و باید [illegible] کنند و اما [illegible] اگر [illegible] بهتر [illegible] و [illegible] خشک [illegible] [illegible]

باید مرهم [illegible] سازند و زخم [illegible] بگشایند که [illegible] می‌گردانند و اگر [illegible] خشک [illegible]

و بادام [illegible] زخم [illegible] [illegible] و اگر [illegible] رگ و [illegible] و اگر [illegible] مرهم [illegible] یابد [illegible]

[illegible] و [illegible] آب [illegible] زخم [illegible] از [illegible] دو [illegible] بگذارند [illegible] را [illegible] خورد

[illegible] و اگر [illegible] زخم [illegible] ... گویا [illegible] فرزندان [illegible] بدره [illegible] ... علاج [illegible] باشند

[illegible] کرم [illegible] اطراف زخم [illegible] ... و [illegible] زخم [illegible] [illegible] ... [illegible]

دیگر [illegible] را [illegible] ... [illegible] بر [illegible] ... [illegible] اگر کرم [illegible]

باید [illegible] زخم [illegible] ... [illegible] کند [illegible] دیگر را در [illegible] بگذارند و اما

[illegible] اگر [illegible] ... [illegible] و [illegible] ... [illegible]

تا [illegible] زخم [illegible] ... [illegible] در آن زخم [illegible] ... [illegible]

[illegible] را [illegible] ... [illegible] و [illegible] ... [illegible] کرم [illegible]

[illegible] کرده [illegible] کنند و [illegible] باشند و [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] و [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible]

مرز [illegible] لکه [illegible] و دهن مرغ را با پیه [illegible] چرب کنند و [illegible] برون آورد [illegible]

زرده [illegible] مرغ و نمک بر کشند و در جذب آنکه [illegible] ناف [illegible] [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] مویز [illegible] در [illegible] را [illegible] زیر زبان

[illegible] باشند و اگر [illegible] لذیذ [illegible] [illegible] مرغ [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ما این گوشت را [illegible] کنند [illegible] لذا [illegible] [illegible]

شقاق

[illegible] [illegible] در [illegible] و اما [illegible] بسیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] بر کشند [illegible] و [illegible] را [illegible] [illegible] زرده و روغن بادام

[illegible] [illegible] [illegible] کنند [illegible] [illegible] و [illegible] و روغن [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را

[illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گندم را با پیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بزند در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] آب [illegible] و اگر [illegible] علاج کنند تمام [illegible] را [illegible] گردد [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] علف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] را به [illegible] [illegible] بر کشند و اگر [illegible] [illegible] [illegible]

و بیخ اگر در بهار ... بیخ بنج ... سائیده ... بیرون آورده و آب لیمو ... بپزند و ...

جوششها که تمام بدن را گرفته باشد ... جوشش ان ... یک ... بپزند ... خون را

... حنظل ... ممسکه ... تمام بدن بمالند ... جوش ... زرد ... نمک ...

... ممسکه ... ماليدن ... آن جوشها ... متعفن ... [illegible]

... چون آنچه ... بمالند ... بپزانند و ... آن را ... [illegible]

... گل ... گنبد ... کرده ... و نمک ... [illegible]

... جرب ... و آب ... و ... بشوید و ... [illegible]

... شقاق ... بادام ... روغن ... جوشش ... اول ...

... کم ... شقاق ... بشوید ... [illegible]

... بشوید ... آب ... [illegible]

... کرده ... ریخته ... [illegible]

... بمالند ... جوش ... [illegible]

آب ... [illegible]

... ممسکه ... [illegible]

... خوردن ... افتاده ... [illegible]

... کرده ... [illegible]

... دارد ... [illegible]

... [illegible]

حک کرده باشد و اگر صلابه کنند و بعد بر سر زخم را بر کرده [illegible] باشند و اگر مرهم [illegible] العلاج

کرده رها باشند مرهمت و برای [illegible] تولیس [illegible] و [illegible] مرهم [illegible]

مرهم و [illegible] [illegible] ربع [illegible] باشد [illegible] و [illegible] [illegible]

زنگ باشد یا سپیداب و نمک و [illegible] صلابه کرده [illegible] باشد [illegible]

کنند باشد و هرگ [illegible] [illegible] سبز [illegible] شود و اگر [illegible] کنند

باشد [illegible] و [illegible] که [illegible] را [illegible] شوند

و [illegible] باشد [illegible] کنند و [illegible] آب [illegible] [illegible] کرد [illegible] ریزان

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] گاو [illegible] [illegible] زده [illegible]

[illegible] باشد و اگر [illegible] و [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] پیچ [illegible]

[illegible] بر [illegible] را [illegible] کنند و [illegible] [illegible] کرده [illegible]

و [illegible] کم [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مرهم [illegible] و [illegible] کرده را [illegible] [illegible] باشد [illegible] **در [illegible]** [illegible]

[illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] باشد [illegible] [illegible] کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

داردن حرارتها باشد و بر کشیده و زایل شدن آن بر خشک شدن رفت و بعد از چند روز بیماری آن بر طرف شود و چند روز بگذارند

و اگر باشد بر طرف نخستین بعضی از سر تا کشیده و زایل می‌شود چون خون را خورده کال ریخته داغ موضع درد

بنهند و اگر درد ریزش بسیار شدید باشد علاجش آنست که پیه را در آب گرم کرده و چند روز بمالند تا شفا

یابد زدن رگ سر چرم را با برش ... کرده بگذارند دیگر ببندند و بعد از آن آب گرم را بریزند و اگر بهتر نشد

باید بزنند خلط را در رگ که هفت هفته چند روز دیگر ببندند و اگر آن تدبیرها فایده نکند

بر طرف دهان ... و خوردن ... نمک ... بیشتر از آن که بخورد و بعد از آن فایده کند پس باید

آهسته ... در اینجا جمع شده و دفع کند بعد از آن چند روز دیگر ... در نظر ... درد

بگیرند در رگهای ... و هر روز ... مرتع ... و هر روز باید ... و اگر ناگاه آن

دیده نشود آن بارها گرم کرده با روغن زیتون فرستند پس حرارت ... رطوبت کند در آن

ایام ... دست دارد ... بادام را بکار برد ... بالدرجه ... رفع شود علت

جای ... را داغ ... که ... زنند و ... کند و ... داغ کردن ...

... قطران ... پس آنست ... بالای قطران ... کنند ... قطران ...

... بعد از آن به خوک ... را ... چند روز ... داغ ... و هر روز ... کرد

... چون ... اگر ... این داغ ... بچه ... بچه ... زبان ...

... و اگر ... را ... ملاج ... هم ... بحر ... تا آن ... که ...

... حلیانه ... آنست ... که ... ازاری ... بسته ... ناله ...

... دیگران ... بیرون آورند ... نمک ... گرداند ... بسته ...

دارد

و هر اسبی که سینه و ریش را داغ کرده باشند از این علت ایمن باشد از آنچه که راه بکلی بسته داغ شده گو

و اگر دست و پای اسب از پهلوان بسیار ورم زده باشد از پشنه خون بگیرند و موی را با تبر جدا نمایند

را موضع ببندند و اگر عیب لنگیدن اسب از رگ عرق النسا باشد و آن رگیست در اندرون ران که

[illegible] اسبهای [illegible] هر [illegible] و چون فربه شوند آن رگ گم می‌شود و در بعضی حیوان [illegible]

هم [illegible] مشابه علت حسن است هرگاه در میان رگ [illegible] است تا بر [illegible] می‌باید

[illegible] ران را [illegible] محاذی آن رگ باشد و همین قدر جراحت بود داغ کنند و در میان آن

[illegible] خون بگیرند قدر یک رطل الفا [illegible] ببندند تا خون باشد و اگر سم اسب

[illegible] علت حسن باشد [illegible] زمین [illegible] و چون دست و پا را [illegible]

[illegible] و هم اگر از [illegible] علت حسن است [illegible] کنند [illegible]

[illegible] برگ [illegible] بر آن [illegible]

[illegible] سم ببندند [illegible] منفعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علت حسن است [illegible]

اگر سم اسب [illegible] لعاب [illegible]

[illegible]

[illegible] و اگر دست [illegible]

علاج رشته مانند داغ و ادویه پس نقرس است بادزهر درجوش کرده حجامت نماید اگر حرکت یا بر عروق است

برده شده آنها را به بند الله و دیگر اجزا کرده بادزهر کنند چنانکه با بچه دان بر به دیگر جای

فرو ریزد برده شده بیرون آورند دیگر آب را مرتبع ریزند و آن ادویه را ترکیب کند

مجموع کنند تا هشت پس کیسه کوچکی را که برگرفته آن رشته در او محکم شده بر دارند کنند و با کیسه

افزون باشد ... بیرون شتن تدبیر لعوق کننده ... و در ... برگی و ... از بیرون

دیگر دانه فلفل را بدیه کرده با سعال ... ده سعال کلاله مربع ... و آن کیسه را در آب

کند چنانکه هر قدر ... باشد جذب نماید پس در ... بچه دان کوارند و بر رشته را در بیرون

آب ... دیگر ... به مقدار یک ... گشته نقرس و ... کیسه ... از ... با

صبح ... در آنجا برده باشد آب بزرا حاضر سازند الله و رشته را ... گرفته آن کیسه

لعوق و رعایت ... آورند و ... آب بزر را بالای ... بگشند ... آن

... حرارت و ... و ... را ... نماید و ... بند دارد

کر آن رشته ... درکشیدن گسخته نقرس و اگر آب بزرا ظهوری ... و ... آب

... و ... باخورش کند عدس و آب بزرا درآن جوشانیده ... و ... دارد

... و ... آمده باب کم ... کرده و ... و از جمله ادویه ... ظهور ...

می کند ... و گشتن در ... و ... و از ریش و ... و ... هر ... لعوق ...

مناسب باشد ... و اگر با ... نقرس ... کنند و بهترین ... خیمه کردن است که ... نرم ...

دانه دیگر

ودست و پیش را محکم ببندند و مرتبه را بدست گرفته رگ گردن را با تیغ [illegible]

بیرون آورند و [illegible] بیرون آورده بسته بموضع را بگیرند [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] بسته باز همان [illegible]

[illegible] خون زخم [illegible] کنند [illegible]

[illegible] چون زخم [illegible] سنگ [illegible] باحتیاط [illegible]

[illegible] تا چهار ماه [illegible] بهترین ایام [illegible] اگر [illegible]

[illegible] دعای کردن بسم الله الرحمن الرحیم

اعوذ واعيذ دابة فلان ابن فلان المعروف بكذا وكذا و
ساير دوابه من الخيل من دهمها وشقرها وكميتها واغرها
ومحجلها وحوضها وحجورها من المشش والزهص والردع
والرغص والرهصة والوضح وخفقان النواد ودعلة
وغدة الصفاق والوجس وبلع الريش وبلع الحشيش و
الحذان والخذلان ووجع الجوف والوبو في الوبس ومن
والصدمة والعثار والجمرة في الاماق ومن الحمرة
وساير الاعلال في البهايم دفعت العيون السوء عنها في
ساير جسومها وبشرها ولحمها ودمها ومخها وعظمها و
جلدها وجوفها وعرقها وعصبها وشعرها ووبرها
وظهورها وظاهرها وباطنها بالاحاطة الكبرى وبما

الحسى وكمالاته العقلى من الامتناع من الاكل والشرب والتعصص
والالتواء والضربان ومن الجرح بالحديد والوخز بالشوك وحرق
بالنار او تجلب ومن وقع نصال السهام واسنة الرماح ومن
العوام واللوذاع ومن ضربة مهند ووقعة محطمة وسقطة وجعة
وعثرة معرجة ونفحة مولمة اعيذه واكيده بما استعاذ به جبرئيل
وبما عوذ به النبى البراق وبما عوض فرسه السحاب وبما عوذ به
على فرسه لزاز وبما عوذ به شمعون الصفا فرسه الطماح وبما عوذ
به موسى الكليم فرسه الذى عبر فى اثر البحر عوذت هذه الدابة
وصاحبها وموضعها ومرابطها وساير ماله من الكراع والرائع
من الهامة والسامة والعين اللامة ومن ساير السباع و
الهوام ومن كل اذية وبلية ومن الشرور والدهور والردة
والغرق والحرق والوبار ومما ادرك الشقا بالعقد العظيم والاسماء
الاولية العلية من اعين الجن والانس اجمعين بسم الله الرب العالمين
بسم الله العالم الشهير الحى بسم الله الاعلى وباسماء الكبرى ادق
علم الله وفى حجب ملكوت الله الذى يحيى به الاموات ونعت
السموات وباسماء الله التى احياءت ويد الشمس وارتفع به العرش
ومن ساير ما ذكرت وما لم اذكر وما علمت وما لم اعلم ورفعت عنها
ساير العيون الناظرة والعادية والخواطر الخاطرة والنفس ومن الوافرة
بكد حول

بلا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم در نامی دیگر کردن ریشهٔ دندان

اللهم احفظ علی ما الو حفظ عندک لطائع واستر علی ما الو ستر علیک

لسائع واحمل علی ما الو حمل عندک لکائع واجعل علی ظلال ظلیلا

اتونی به کل من رآنی بسوء او فعت منی او ما الی مکروها

منی تعوذ وهو عن مکظوم قادر علی اللهم احفظنی بما حفظت به

کتابک المنزل علی قلب نبیک المرسل اللهم انک قلت

وقولک الحق انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون تم

دندانها را که تب بعرقست ۱ آنکه از درد سرد نشود ۲ آنکه با لکسی ۳

آنکه خون باز نگردد ۴ آنکه در چاره بکره بدرآرند ۵ آنکه نفس ریزه ریزه

دا آنکه موی ... دردم زنند ۶ آنکه گوش دشانه ... نکنند در سماعلی های ایشان ازدها

حالیکه ایشان تکیست از ... نخم ولدها هم نوع در ابرون دندانهای ... شش زیر دشش باشد

می آید لدا ... درلعرب انها تنا با کرند وچهار

دیگر از ... دچار دیگر ... رباعی گویند و دندان اول مجموع دندانها گویند ورم

رانید ... رنگ صدف و ... شود در او ... در ...

شده ... زرگ ... عزال ...

... جمله عوض انها ... در ده

... دندانهای زرک ... کرت ...

... در ... حلق ... چون شش ...

سیاه شد و در این هنگام سبزی نباتات با رنگ هوا مبدل گردد و در دشت رنگ‌ها و علف‌ها بدان رنگ‌ها شود و در هر

سال که نباتات بدان رنگ شود و چون دو تای [illegible] رنگ الکن از نباتات متغیر شد که رنگ شد و در سال دوم

که علف‌ها نمایان شوند هر رنگ که هستند و هم [illegible] همه آن گیاه و در سال سوم همی شد و چون چهار ده بار [illegible]

و نبات‌ها را ازین نبات سفید [illegible] بار دوم تمام نباتات سفید شده و در سال [illegible] گردید و [illegible]

ترتیب رنگ که ابدا در هنگام نباتات تمام دانه‌ها سفید شد و در سال [illegible] نباتات سبز رنگ [illegible] و در سال [illegible]

تمام دانه‌ها [illegible] و در [illegible] نباتات بسیار کار [illegible] دانه‌ها [illegible] رنگ لعل [illegible]

و [illegible] رسید و در سال [illegible] [illegible] دانه‌ها [illegible] جمال [illegible] و در سال دیگر [illegible] کشند

[illegible] ترتیب [illegible] و در نباتات تمام دانه‌ها [illegible] [illegible] و در [illegible] [illegible]

و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رنگ [illegible] [illegible] شد [illegible] را در این [illegible]

هر [illegible] شد [illegible] [illegible] [illegible] دانه‌ها چند [illegible] [illegible] در سال [illegible]

چهار از آن جمله [illegible] [illegible] زرد [illegible] [illegible] کنند و چون اوایل [illegible]

از [illegible] شد [illegible] [illegible] چهار ده [illegible] و چون از آن [illegible] شروع [illegible] کند

و [illegible] [illegible] [illegible] کنند در هر [illegible] [illegible] [illegible] اند [illegible] [illegible]

چندان [illegible] ایران را [illegible] [illegible] سال [illegible] از آن [illegible] و [illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

سیاه و سرخ و زرد و کبود و اگر سفید و تمامی یکی باشد با همه بازی کرده باد [illegible] مرکب می‌شود که از چند لون

لون معین [illegible] معلوم می‌شود اما سیاه و سرخ عربستان را ادهم گویند اگر [illegible] تیرگی باشد و [illegible] اگر رنگ [illegible]

و [illegible] پیش باشد خوب می‌دانند [illegible] سرخی در چشم دانسته باشد [illegible] در [illegible] و [illegible] ورزش

خواهد بود و آنچه در عوام [illegible] سرخی دانسته باشد و [illegible] که عرب آن را [illegible] گویند خوب

[illegible] و [illegible] رنگهای [illegible] دیگر [illegible] دیگر دم آن سیاه باشد آن را کمیت گویند [illegible] حرکت

و [illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible] و [illegible] از همه [illegible] صفرا [illegible] و [illegible]

[illegible] سرخی [illegible] و [illegible] جمع [illegible] سرخ [illegible] دم آن سیاه باشد کمیت گویند

و اگر [illegible] رنگهای [illegible] و بهترین رنگهای [illegible] اشقر [illegible] باشد و [illegible]

[illegible] مانند [illegible] دیگران [illegible] باشد [illegible] دارند [illegible] بیشتر [illegible]

[illegible] و [illegible] اگر [illegible] دیگر [illegible] باشد حرکت و [illegible] گویند

اگر [illegible] مانند [illegible] در [illegible] رنگ [illegible] باشد و [illegible] رنگ [illegible] و [illegible]

دم سیاه باشد [illegible] دم [illegible] سیاه [illegible] حرکت [illegible] سیاه [illegible] کبود

[illegible] رنگ آن [illegible] از [illegible] و [illegible] بعضی [illegible] سیاه و بعضی [illegible]

[illegible] اگر [illegible] سرخی [illegible] دانسته باشد و [illegible] دیگر [illegible]

و [illegible] از [illegible] ایران [illegible] شده و [illegible] گویند [illegible]

[illegible] و [illegible] دم آن سیاه باشد [illegible] خوب و مبارک [illegible] دم [illegible]

سفید به ضعیف رسته می‌شد و در کتابها آنچه از برش به نقشهای گوناگون مخالف رنگ می‌پرداخت
رسته به چندان خوب نیست و همین بزرگترین آنچه کار سلطان بزرگ سلطان بزرگ شد و مطلع آن
گویان سلطان غلامان بزرگ به شش ملک به دست و همان اسب و فیل به تدبیر داشت از آن حساب کرده
جمع و اسب می‌شد مملکت اول و فرمان آنچه هر یک از بازیهای شطرنج است اثبات کرده‌اند
در پنجم را هم زنده داده‌اند و چون در خواب و بیداری فرزند چندان ذکر کرده‌اند از این جمله می‌گویند شد
در اوایل کتاب آورده که حسن نقل کرد در شهان این عبدالعزیز که با مردان مرد جنگ و جدال بسیار
نمود و لشکر او گرفته شد قرار بر قرار چهار گوشه لشکر مردان از چهار طرف شدند و در اثنای آن
غلام خود را فرمود که لشکر مردان کشته شدند و با زور یک رسید که ای غلام گفت مردی که
در پهلو می‌افتد و زنده شد شاهان مغز به اشارت شد و غلام را گفت
شد تا من بیت افتد و از آن در پیش غلام فرمود که غلام در آن جا گفت
به سپاه برآمد و در آن لشکر فرمود سپاه کشته شد
از غلام رسید که به شطرنج فرمود که شاه را
پرسیدم که گفت چهار رخ به غلام گفت
افتاد و چون شاهان مرد شد گفت
و به شرح در گذر گرد به کار در جنگ شطرنج کتاب نیست و ذکر شده و کجا بیابد

کرده جمله اول قیمت شود هر یاقوتی که برنگ و آب ازان بهتر باشد آنرا [illegible] گویند و بعضی [illegible]

ازان [illegible] و آب دارتر گویند و بعضی [illegible] اگر قدری [illegible] آن [illegible] اگر قرمزی و آب باشد آنرا [illegible] گویند

و اگر [illegible] تر باشد آنرا [illegible] و [illegible] گویند و اگر [illegible] باشد آنرا [illegible] گویند و بعضی [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] باشد آنرا [illegible] گویند و آب [illegible] گویند و [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible] که [illegible] هر گاه [illegible] آنچه [illegible]

[illegible] انگه [illegible] که [illegible] و [illegible] اگر [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] باشد [illegible]

رنگ [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] باشد و [illegible] و [illegible]

[illegible] که از [illegible] گیرند از هر رنگ [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] گویند و اگر [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] گویند و در [illegible] و [illegible]

گفته اند که اول [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] گردد [illegible]

سیاه و زرد تیره و از آن [illegible] کم‌بها که به دهانی اگر بعضی [illegible] خطی سفید از میان چشم کشیده باشد
آنرا [illegible] خطی [illegible] باشد در راه [illegible] [illegible] را [illegible] و اگر چشم گربه خوانند
[illegible] کبود باشد [illegible] آن آب [illegible] دهانی [illegible] خطی [illegible] و در اندرون [illegible]
[illegible] چشم [illegible] سیاه [illegible] در [illegible] چشم [illegible] سفید [illegible] دهانی [illegible]
[illegible] سفید باشد و [illegible] رنگ دیگر [illegible] و [illegible] اگر [illegible] سفید باشد [illegible]
[illegible] دهانی [illegible] رنگ [illegible] خطی سفید باشد مبارک است در وقت [illegible] لعل [illegible]
[illegible] چون [illegible] و [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] [illegible] باشد [illegible]
[illegible] [illegible] چشم [illegible] باید [illegible]
[illegible] چشم [illegible] سیاه [illegible] باشد مانند چشم [illegible] الماس [illegible]
[illegible] چشم [illegible] و اگر [illegible] چشم [illegible]
[illegible] چشم [illegible] و [illegible] چشم [illegible] رنگ باید
و اگر [illegible] چشم [illegible] عظیم است و باید [illegible] ضعیف باشد
[illegible] همراه [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible]

بر دیمه ... کنند ... بهتر است مجموع ... کوشت و اگر ... و در جبهه ... در میان ... آن ... باید

حالکه ... دور کند و ... کردن ... بر سر ... خوب آن ... که ... اگر ... نام کردن ... خواهد

در که ... چند ... بهتر است و ... و ... و ... کردن ... [illegible]

هر جبهه ... هر دو ... کردن ... کردن ... و ... و دیگر ... معیوب ...

و مجموع ... در ... و ... در ... باید و اگر ... کردن ... [illegible]

و ... بهتر است ... و ... بهتر است ... و ... در ... که ... حالکه اگر ... باشد

بهتر و دو ... و ... در میان کرده و ... زند و ... [illegible]

و دیگر ... و استخوان ... و ... کوتاه ... آن چند باید و ... کرده ... [illegible]

میانه و ... کرده ... و ... کردن ... کردن ... کوتاه ... [illegible]

بهتر ... بهتر است ... و ... استخوان ... [illegible]

بزرگ ... باید و ... بهتر ... و اگر ... [illegible]

... معیوب ... و ... خوش ... استخوان ... میان ... [illegible]

و ... کوتاه ... استخوان ... باشد ... و ... بزرگ ... چند ... گوشت ... [illegible]

باید ... میان استخوان ... کوتاه ... استخوان ... گوشت و ... میانش بلند

و ... استخوان ... بلند باید و ... کم ... و ... اگر ... [illegible]

باشد و اگر ... بلند ... باید و اگر ... کنند ... باید ... و ... [illegible]

و ... سیاه و ... و ... و ... که ... و ... [illegible]

بیرون باشد حافظه کاملی [illegible] و بهمین جهت که [illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر اکثر زیر [illegible] بلندتر باشد از اکثر بالای [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر از علامات آنکه بلندی کردن [illegible]

[illegible]

و گاه باشد که اسب با خلقت خوش صورت [illegible] مردم [illegible] و [illegible] اسب [illegible] کند

چه که [illegible] تنگ [illegible] تنها با ابرش [illegible] رسم [illegible] بلکه [illegible] معمول است [illegible] حکایت

[illegible] دایره [illegible] آمده [illegible] خوش [illegible] گردد [illegible] بزرگ

اسب [illegible] می گویند [illegible] کف [illegible] بر [illegible] بجهه [illegible] زمان [illegible]

[illegible] از همه [illegible] رسید که [illegible] از همه [illegible]

[illegible] که در [illegible] دیگری [illegible] حرکت

[illegible] دایره [illegible] تنگ [illegible] علامات [illegible] سینه

چون دایره [illegible] خواهد [illegible] کف [illegible] بود [illegible]

هر [illegible] دایره [illegible] در چهار [illegible] ایام [illegible]

سینه [illegible] از [illegible] است [illegible]

[illegible] اگر [illegible] دایره [illegible] حرکت [illegible] دایره [illegible]

در اسب [illegible] بیاید [illegible] از [illegible] استخوان [illegible]

[illegible] دایره [illegible] حرکت [illegible] دایره [illegible]

[illegible] است [illegible] دایره [illegible] کردن [illegible]

[illegible] دایره [illegible] حرکت [illegible] کردن [illegible] دایره [illegible]

در پهلو که [illegible] دایره [illegible] [illegible] در [illegible] حج [illegible]

اگر دایره [illegible] کرده [illegible] اگر [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] کردن [illegible] چون [illegible]

معمول است که دایره [illegible] خوب [illegible] اگر [illegible] بالا [illegible] دایره [illegible]

چون مدتی در ... [illegible] ... دانند ... [illegible] ... دیوار و در کنار

... [illegible] ... آب زر ... [illegible] ... کرده ...

دهان ... [illegible] ... بلندتر ... [illegible] ...

برخی ... [illegible] ... و ... [illegible] ... کنند ...

آن ... [illegible] ... کرد ... [illegible] ... دیگر آن

... [illegible] ... سوال ... [illegible] ...

... [illegible] ...

سوال کردم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... عجب آمد ... [illegible] ... پادشاه ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... کرده

را خود [illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... معرفة آن [illegible]

[illegible]

[illegible] ... اگر [illegible]

[illegible] ... دیگر [illegible]

[illegible] ... دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از او خواهد بود [illegible] کرد [illegible]

[illegible] که [illegible] ساله [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] دیگری [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] خواهد [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علف [illegible]

[illegible] علف را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] علف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] علف [illegible]

[illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکری کرده ... [illegible] جنگ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لطف است

[illegible] تمام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باید داد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چهارپایان [illegible] [illegible] قواعد [illegible] دریا [illegible] [illegible] پیاده [illegible] [illegible]

روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ترتیب [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

قسم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را

[illegible] قرار دهند که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مضطرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میدان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اگر [illegible] [illegible] جنگ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

می‌شود [illegible] اول [illegible] کند [illegible] باشد [illegible] خواه [illegible] را [illegible] گردد [illegible] بیند [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] بعد [illegible] اگر [illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

[illegible] باید کرد [illegible]

پس اگر [illegible] بیش از دیگران بیشتر [illegible] که [illegible] ساعت [illegible]

[illegible] اگر [illegible] اول اگر [illegible]

[illegible] از جبر رفت [illegible] راه [illegible]

[illegible] باشد [illegible] کنند [illegible] که [illegible]

[illegible] دوم اگر [illegible] قطع [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] وقت [illegible] کند [illegible]

[illegible] باشد [illegible] چهارم [illegible] بجلدم [illegible]

[illegible] از چهار [illegible] که [illegible]

[illegible] همه [illegible] باشد [illegible]

[illegible] اگر [illegible] باشد از آن [illegible]

[illegible] ششم اگر [illegible]

[illegible] هفتم اگر همه [illegible] کنند

[illegible] هشتم اگر [illegible] تمام [illegible]

اگر [illegible] که اگر [illegible] دهم [illegible]

[illegible] یازدهم [illegible]

[illegible] اگر [illegible] حواله [illegible] اگر [illegible]

واجب نبود که هر عیب که باشد تو ازو کسنند اما اگر جمله کنی بهرا متوقف بود جاری ست و از و هم دیگر که بس [illegible]
فاسدی خاش مختلف بایستی اگر باشد فلان مثلع بهره و دیگر هر کز نسبت بود بود قیم [illegible] عفا کنیم و این [illegible]
الزام [illegible] معتبر است وجهی که را که کردیم در [illegible] و این کلام در دیگر [illegible]
بعضی [illegible] و در روایت [illegible] و زرد و کاه [illegible] و زرد و زرد و خوردن [illegible]
[illegible] و زردی [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] عقد
کدورت [illegible] که [illegible] آن [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انواع
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
انواع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انواع [illegible]
و اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد
اما [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انواع [illegible]
اگرچه [illegible] اما اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] سیاه [illegible] و [illegible] [illegible]

دیگر

و تحقیق مذکور شد در اینجا نیز لابد است حاجت ندارد که ذکر شود در صورت هر چشم بیانات تمامه

و چرا که در دانستن و درک کردن و مذاهب و مکاشفه از زمین بیان حکم آب دارد اما در باب سیر آن

در ذکر شده دلیل اعراب مراتب سیرات [illegible] الا به الهام که حکم [illegible] که حکم آن ثابت بوده

بیان جمعیت و نفس نوادر و سرار اسلام و سیاحت حامه عیان بوده [illegible] شد [illegible] و در سیر

و در همه این مانهای ارباب دلیل بود کاری آن مرتبت و بهترین [illegible] اما در همه آن ها که

سراسر [illegible] عزیمه و سیرای دیگر روز [illegible] کرده و به [illegible] عرشان ذوبی باشد [illegible]

اسم [illegible] را حقیقت لعل اول دور احوال و را اوردن دهان ها اهمان [illegible] که این [illegible]

[illegible] اگر [illegible] و پیش جوان باشد [illegible] که می شد [illegible] کرده سیم مجموع [illegible] عزیمت [illegible]

و در همه این همه و آن ذکر می آوردم و تمام و مذاهب در طرف این مسابقه و [illegible] جسم [illegible]

در طرف بالا در این سازد و سیر چون [illegible] رده قسم است [illegible] دور او دارد [illegible] و در دیگر به مثل گردد

[illegible] ارادت سعادت [illegible] و این قسم [illegible] بار های سنگی که [illegible] و قدرت دارد [illegible]

کلمه سیر عزت [illegible] در ماه [illegible] عاجز می شد و از چون [illegible] سعید [illegible] و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] خوانده [illegible] دارد همه مراتب قدرت که نا بجز [illegible] دور [illegible] نمایند [illegible] می دارد

و این برادر می گردد [illegible] طریق [illegible] کرده آن [illegible] کرده [illegible] [illegible] این [illegible]

[illegible] به دو [illegible] دست و [illegible] گرده شخصی می آید و [illegible] انواع [illegible] سیر [illegible]

آن دوری می آید و الشخص را [illegible] کرده [illegible] اظهار [illegible] می کند و آن [illegible] مسند به روز دیگر باز

[illegible] همه شخص [illegible] و اظهار [illegible] می کند و چون گرد این شخص [illegible]

الشخص [illegible] و در [illegible] و [illegible] بر دامن می گردد تا در آب [illegible] که [illegible] می نماید و [illegible] قسم

[illegible] قسم اول در [illegible] نامه [illegible] دارد و قسم [illegible] و [illegible] اول [illegible]

دارد و اگر [illegible] علاج جز [illegible] در حکم [illegible]
[illegible] اگر [illegible] همان [illegible] که [illegible]
[illegible] سنه ۱۲۱

ادا ماس للدمم

باب ۱۱۶ در داء جماع جواز رفیق باز که علاجش هر گاه بسیار گرفته شود کف هم خون بیشه و هر گاه
رکب ملتفت نشود و اسب را در کمال [illegible] بیمار [illegible] در دست دراید
علاجش [illegible] با [illegible] بچه [illegible] بالند [illegible] و [illegible] ان قوی حقنه
ده از ان پیه کهنه را با [illegible] گرفته [illegible] بر آن [illegible] کف هم [illegible] در [illegible] بند
و اسب را به بند [illegible] دیگر [illegible] قطران [illegible] باب ۱۱۵ در شتر [illegible]
رفعه علاجش هر گاه دست بران که [illegible] ان [illegible] و اگر [illegible] در دست [illegible] بشد [illegible]
علاجش [illegible] بیاید [illegible] از ان [illegible] دنبه [illegible]

بدارو دفعه

باب ۱۱۴ در [illegible] بیحد [illegible] علاجه [illegible]
و دادن [illegible] علاجش [illegible] کهنه [illegible] تا [illegible]
[illegible] سینه [illegible] کردن [illegible] و باب [illegible]
باب ۱۱۳ در کسر [illegible] علاجش اگر [illegible] حول [illegible]
باب ۱۱۲ در [illegible] علاجه [illegible]
[illegible] علاجش [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باب ۱۱۱ [illegible]
[illegible]
[illegible] کتاب [illegible]

علاج [illegible]

و خرقه کهنه را بزیت طلی تر کرده بر آن محل بچسبند و اگر [illegible] [illegible] زند و در [illegible] گرفته [illegible] را بان [illegible]

سل [illegible]

[illegible] دانان [illegible] در آن [illegible] چند [illegible] نماید [illegible] کرده [illegible] ۱۰۹ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] تمام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تا اگر [illegible] باشد [illegible] را

قرحه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ۱۰۷ [illegible] [illegible] علاجش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

علاجش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هر گاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

برص

۱۰۲ [illegible] [illegible] [illegible] علاجش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] علاجش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هر گاه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علاجش [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۱۰۷ [illegible] علاجش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۱۰۸

۱۰۱ در ورم ذکر الذی یخرج و بعد الملاد تجرد العرش بهر یا یجرد و با او چرک در ورم طبع داده بودم

ذکر جلد با ته ورب آب بر دنبال دیدیم اگر در زیر زرد رنگ باشد هر آن امرض از هم و الدماب و ملک اورا

نشانید و قضید باره فی الورم چهار بیم و رفع را دیر کرد آن بریده حه زنگ دو جه ملک دو جه قدری ا داو تحم ملح ذرنا شد

مراد ریز آن رگه نباشد و الم بکشد باید در قیف طبیعی ۱۰۲ فی الطلوعات التی فی الامعاء علامته زبل و کرن

با لم و بعلت دوده حادث قطع اللحم الذی زاد را ید العلاج فلا ورق لکد مقطع دو ده اوتقاربه فان کن تقع

من الدبر برت فاذا قطع اللحم الزائد کرده رنجش بر کرد آنک درت انار ورد و تخمه مجربه و مارو بار نرم

کرده آب در کرده قرمزه مجربه ۱۰۳ در ختان و ختاه در کره یاب

۱۰۳۱

بسم الله الرحمن الرحيم

بيطرة علم باحوال بدن المواشي من جهة ما يصلحها في الاصح
قبل وما يحفظ عليها الصحة ونزيع فيه رجوعها غير عارفه بما يوجب
لها دوام الصحة ورد بان المعالج لدفع المرض يفعل حفظ الصحة
وهذا العلم مما يجب على الحكيم تقريره ذاته كما شمله تعريف الطب عموما واليه
اشرنا في نظم القانون بقولنا الطب علم حالة الاجسام اذ الاشبة في جنسية
الجسم لنوعيه كل من المعادن والنبات والبيطرة من العلوم المحتاجة الى الطب
قطعا لافتقارها الى ما يحلل ويفتح ويقطع ويلطف ويجلي ويفسخ وافرادها
عنه اما تخفيفا على امر اختلاف ذات الناس او لاختصاص بعض
الامراض ببعض الانواع كالفرزان يسبق في نحو البغال والسقاوة في الحمير

والخانوق

ولمخالفة القرابادينات والكلام في هذه الصناعة ينحصر في فصول الاول في تشخيص

البيطار لا يشترط فيه النظافة ولا لطف الهيئة كما يشترط في الطبيب ولكن

يجب ان يكون صحيح النظر مطلقا قوي الذراعين ثقيل البدن خفيف الحركة

نصوحا صدوقا وان يكون آلته نقية محكمة وان يتعاهدها [illegible]

بالتنظيف والدهن لئلا يتعدى بها وان يكون نفسه قوية الاقدام غير

نفور من القاذورات شغوفا بالطبع او التطبع عالما بان الحيوانات تتالم كالانسان

فيتقي الله فيها الفصل الثاني في الآلة اقل ما يجب ان يكون عنده ثلاثة مطارق كبرى

زنته سبعمائة وخمسين درهما يقوم بها ما اعوج من المسامير والنعال [illegible] وسائر

الآلات ووسطى للدقوقات الاول ونحوها [illegible]

الآلات وصغرى لاجل التبشيم [illegible]

ولا يجوز التبشيم بالوسطى فضلا عن الكبرى [illegible]

الظفر واقل ما يكون عنده من المباضع [illegible]

وثان للراس وثالث للسان وحد ليقارب مبضع [illegible]

اللحيين الأمامين الذي قبله وخامس للمنخرين ونحو الظفر وسادس لفصد الذراع عند ثقله كما
في الحمر ويجب أن يكون بها أحدهما وسابع للكشط يكون فيه عرض ما وثامن يسمى المسبر لتخبير به
عمق الجروح وكيفية غورها وعرض البياطرة يكتفي عن هذا بالميل وهو خطأ يجب تعزير
فاعله والآمر به لأنه يؤول إلى فساد [illegible] وتاسع يرفع به الأوساخ والبقايا
الملبوس [illegible] لذوي اللخفاف
وآخر [illegible] صغر الكل ومن الماسك كذلك
لقلع [illegible] فيما عرفناه وكذا المسنات والطرائق
ومن المسنادين أربعة تختلف بالثقل والطول وضدهما وكذا القوم والشبح
والمكاوي المكلبات والزاعط وأمثال قال أهل الصناعة يجب أن يكون أكثره
عدداً وأواني يجب أن يستصحب مقراضين صغير للشعر وكبير للجلد والتحسحبي
القص وموسى لحلق ما عسى ينسلع لمكن قال في الكامل لا تقام عليه الحسبة تركه
لاحتمال أن [illegible] والأبر وسلوكات المختلفة فيعزر بعدم استصحابها
فيقطعها [illegible] بعدم استصحاب المنصة وهي آلة صغيرة معوجة حادة نحو نصف شبر

بخل بها في بدن الفرج لتقطيع الفلوليت الاوجه لانها غير [illegible]

ان لم يجرحها في اهل الفرج اجماعا الفصل الثالث في موضوع [illegible]

وما يجب ان يعرفه حتى يتأمل التعاطي بها الا [illegible] ان [illegible]

من جهة ما تصح وتمرض ومباديها الامور الطبيعية [illegible] في بدن الانسان [illegible]

سنحققه من التفاوت لانك قد عرفت سابقا ان كل مركب من افراد المواليد الثلاثة [illegible]

هذه العناصر وكذا الاخلاط لكل حاسس والاعضاء وانما الخلاف في اجزائها كثافة ولطافة

فهنا الاسباب محض الكثافة لعدم العلم باجزاء المتناولات على وجه الاتم وقيام البدانها [illegible]

بما يلطف منها والقوى والارواح فيحال بها الا في النظر فليست هنا مطلقا [illegible]

لا حيوانية في النبات كما ستعرف في [illegible]

قوة نفسية [illegible] اوجب الا [illegible]

تفرع الافعال تركيبا في الاصح اذ لا وجود [illegible]

فالضروري منها هنا المأكول والمشروب [illegible]

لضرورتهن لعامة الحيوان فان اكثر حيوان البر لا ينام [illegible] ولكن [illegible] في التامل وكذا كثير من الطيور

الهند والحبشة وكل طير لم يسمن فهو دائم اليقظة واما الاحتباس والاستفراغ فلا يكاد
الا يختلج اليماني غير ذوات الحافر والظلف في اوقات ما واما الحركة والسكون البدنيان
فكالنوم على الصحيح والا وجود للنفسية ويلزم ابن جميشية القول بها واما الصحة والمرض فيعرف فان
بالافعال في الاكل والشرب وصفة الجلد وحال ما يثبت عليه قلة وزنقا وثبوتا ونحوها
وبسحنة [illegible] داخل [illegible] حركة المشي [illegible] والاكتاد وملي الحدقة ومتى شك
في تشخيص [illegible] من اجل العلامات في ذوات الاظلاف البراز وكذا ذوات
الخف فان سال [illegible] ولم ينشد من [illegible] انبات اخضر فمعشوشة البطون قطعا فان كان الخارج
كريه الرائحة فعن جسر او كان الى الخضرة فعن ضعف الكبد او اليابس فالامعاء او معه ريح فعن مغلة
البواسير ولم يتقدم ما كل نحو البلوط فكذلك وقد يستدل من اللبن فان كان احمر او ممزوجا بدم
فعن فرط حرارة وفساد في اللحم او اصفر فعن استيلاء فساد في الكبد والدماغ او لم يرب فلشدة قوة الجاذبة
وضعف [illegible] واليبس او قلت [illegible] ودسمنيته فلفرط البرد هذا بعد اعتبار غذا وقد
[illegible] تختلف [illegible] السن وحده فلذ يكون فيه السمن حينئذ دليل البرد واما ذوات الحوافر فيعرف [illegible] الحبل
[illegible] في [illegible] فيستدل في الزردة واقرب الحول الى مزاج المعتدل ثم

الحيل عملا ورزه [illegible] لان [illegible] والمحاجر وحرارته ومراعيه

هف

خصت بمزيد الجري وسماها بعض الحكماء بنات الريح فالواثم الشر وفا النغم فالكذب

فالخنزير ولذلك عقدت هذه الصناعة للخيل بالذات [illegible] ان الخيل قياسا نسبيا

الفصل الرابع فيما يختار منها وذكر عيوبها وما يستحب [illegible]

يختار منها الكريع وهو جيد القوائم محجل الثلاث مطلق اليد اليمنى دقيق [illegible] الاذنان

ميلت فبلغت عينه فهو اصيل جدا منتخب والسريع مشيه بحيث لا يحرك الراكب

مع السلامة من القطف والقطوف في الخيل والحمير والبغال [illegible] رجلي الى

مكان يديه حين رفعهما وهو عيب قوي والتابع هو الذي يرفع راسه في [illegible]

يحاذي انف الراكب والتابع الطويل واسع الظهر [illegible]

منها الطموح وهو الذي لا تستقيم [illegible]

قلعا وارتفاعا كان فيه عرجا والرموح وهو [illegible]

المختارة السبوح وهو الذي لا يضرب [illegible]

السير واما وقت التقفير فينبغي ان يكون في ربيع الذي [illegible] والكاهل

وقال ابن [illegible] متى استانت الفرس تغيرت [illegible]

الفحل ليقال للفرس مستاتية والحمارة طالبة والناقة شافر والعنز نابة والصحيح ان مدار التفقير

على زمن يقع فيه اولاده وقد ذهب البرد فان المولود في الشتاء لم ينتج فعلى هذا

يكون اعدل زمن التقفير لمن حملها ستة كالخيل بمصر مثلا اول فبراير اعني اشباط

المعروف عندهم بامشير حتى تلد على ...ه واكل السبل بعد اربعين يوما فقد قال

سيار في البرد قراه في الخيل اكل فلو سبل والسام نيسان او بعض ادار

والبرد حزيران وكذا اذا ما كان زاجل الا ... الا فيه غالبا كالمعز فانها لا تضرب

الا في اكتوبر اعني تشرين وهو بابه فلد وقد تمكن الربيع او اضمحل الشتاء فان حملها

خمسة اشهر ولا تعدو ذات حافر وخف سنة ولا ظلف غير الضان والمعز تسعة اشهر

وما عدا ذلك كالسنانير والكلاب والارانب سبعين يوما فاذا قربت ينبغي

ان يغسل الفرج بماء بارد خفيفا وتمشي كذلك وتلزم الراحة ولا تعلف رطبا الى

شهر فان سال من فرجها كالمني وانكمش ونفرت من الذكر فقد علقت والا سيل

عليها جدد عشرين يوما فان نقيضت مرارا وظهرت علامة الرطوبة بالسيلان ونحوه

ارخي القصابون على اليد وادخلت في الفرج واخرجت الام بلطف وغسلت واعيدت

فانها تحمل

فانها تحمل اوعلا ثنه اليبس سقيت من الراوند التركي ويحس العنب ويثبت

صوفه من نشارة العاج ولبنها فانها تحمل جرب وبذا العلاج عام [illegible] فالمن

خصه بالخيل للتمثيل بها لكثير وذلك للشرف لا للاختصاص تشتد [illegible] درب الحالمه

اليمني اولا فالحمل ذكر وسيار يقول ان لبن ان حلب على المغرو سائل [illegible] تحمل

ذكر وجميع الدواب ينبغي ان يرضع اولادها سنة الا الضان والمعز فثلاثة اشهر

والا الخيل فسبعة ايام الا في الترف فكما لا درار الخيل عندهم وكثرة البانها وحتى

فطم الفلو فليطعم ما تيسر الا الخيل فيسقى الالبان شهرا بحبة ثم شهرين مساويه وبقيق

الشعير ثم ان شاء فليزد فانه ابلغ في نتاجها وقوتها وينبغي لخصيانها [illegible] والا لم يكون النتاج

عتيقا فان لم يكن فالاب كيسي النتاج [illegible]

اي الذي لا ينبغي قرفته وارد الا كل البرذون [illegible]

من انساب الخيل لحملات بني مدح ثم النجاديات [illegible] و

تبديلها فللثواني من خمسة الى السبعة وللثوالث الى تسعة [illegible]

وحد الاضراس الى عشرة فاذا تم الحول اخذت في التثبيت ويستدل على عمرها

بالاسنان فالملس الصغار البيض لبنيه وغيرها مبدول فاذا بقي معها شئ من النوالث

قبل قارح سن مثلاً حتى لم يبق شئ فقد جذعت واقل ما يكون حينئذ طاعنة في

الخامسة فان قرحت معرفتها اسمى قصر ان غل هذا هو الاصح من خلاف كثير ولا الاضراس

فلا تسقط ... ... سنين فقد قيل ان هذا العقبه الانحطاط

كالاربعين ... ... سنين وقيل لم تجاوز الثلاثين وهي ذات نفع

وقيل ما دام السفر ... ... فصل وما كان التشريح من اهم ما يجب ان يعرفه الطبيب

فيما ... ... لذلك البيطار هنا وقد كان الاولى ان نؤخره الى ما بعد

الانسان لكن لما كانت هذه الصناعة كما كادت تنسى الان ويجمل ان ...

مستقلة وكان المريد لتعلمها ممن يرى الاقتصار على الواجب وعلما ان لا ...

غير هذا الفن اذ كل علم فيه كاف مستقل ذكرنا هنا المهم وربما الحقنا هنا ... ذلك

فمنه معرفة العروق ... ... وهي في المواشي احد وعشرون عرقا البارزتان و ...

جانبا الدماغ ... الاذنين وفصدهما قوى النفع في الجنون والمغل وتحريك الراس وثقل

الحركة ... الناظرين وفصدهما في الاستسقاء واللقط والخناق والسعال والسعفة

دعرفا محاجم

وعرقا للمحاجر ويفصدان لكل مرض في العين والانف والاذن [illegible] الشفة في [illegible]

الحكة والانتثار الشعر والجرب والبرص والادرعان [illegible]

الدماغ ويفصدان للظفر والغلظ ايضا وحج [illegible]

وما اظن ذلك والصافنان ويفصدان لنحو الجذام والجرب [illegible] ونزول

المياه الرطبة عند كل لزة وحمل كل مثقل ولمتاقة عن الحمل [illegible]

من العقود كالسرة والتشنج والقصع وموضعه من يكتنف الى الزمانة وعرق [illegible]

لامراض الارحام وقلة اللبن وسوء الهضم والوحشيات [illegible]

ويفصدان لكل مرض اختص بها ولا يشريان [illegible] وعدة ما

في الدماغ احد عشر والفك [illegible] ثمانية [illegible]

ينقص المشط والرسغ والاجملتها [illegible]

اللحييان وبين الرقبة والفقار واربعة في كل [illegible]

فالسبق فالعرقوب فالرمانة فصل في [illegible] الحيوان وسبب

دخولها فيه وذكر الجبلي منها والكسابي وكيفية خروجها بالعلاج فمنها [illegible]

من حالة الى اخرى كالوقوف بعد المشي ويبقى في الخيل حرنا وسببه سوء الركوب

وحمل المروض لها وهو صعب لانه يؤدي الى قتل الراكب بوقوفها حيث يطلب

[illegible] بالشابور وضرب [illegible] وقد يمس الحاجة

[illegible] في الوحوش خصوصا

الاسد [illegible] فلذلك تؤثر فيها الرائحة

[illegible] يوم [illegible] محمودة لحفظ [illegible]

ومن [illegible] مع هيجان واكثر ما يكون في الجمال

وسببه ولوع بالحيوان [illegible] الى ان يستحكم العيب عنده وعلاجه الضرب على [illegible]

نحو الحديد [illegible] الى برد اسنانه ورأى بيطاران [illegible]

والشعير [illegible] لانه يفضي الى ادباره عن الاكل فيكون [illegible]

جسمه [illegible] نحو المبنات وسببه اما عدم الالة [illegible]

المحموم [illegible] وهذا عام وقد يتولد في المركوب من خوف

[illegible] فيعتاد وعلاجه ادامة وضع ما يخاف

منه

منه عند د وقلة الضوء في مربطه وان يمشي في ظلمة ويلجأ الى ما يظهر له ما يحاذيه حتى

يرتاض ومنها النواح وهو ان يقف اذا مشى وهو شر مرتبة [illegible]

غالبا جبلي ولا علاج له وقد يكون لضعف في الحركة وعلاجه [illegible] الزعفران [illegible] الميل

بالظهر وارتعاده وسببه في الاصل قلة الخدمة والحبس والة كثيفة وكثرة الغبار في المحل

وجهل السائس بتشريط الحزم وادمان ربطها من جانب واحد وجعل العقد تحت

السروج الى غير ذلك وقد يكون عن ثقل في الحمول وعلاجه زوال الاسباب

المذكورة ومنها الشائق وهو الذي لا يمشي على طريقة واحدة وهو قد يكون جبليا وقد

يكون لسوء الراكب وعلاجه الرياضة وثقل اللجام ومنها الشبوب وهو الذي يقف على

يديه ضاربا برجليه وسببه مطلقا العبث وقلة العلف وزيادة [illegible]

الخفيف مطلقا وعلاجه ترك ذلك ومنها النفور من الفعال [illegible]

يمض وعلاجه [illegible] بنحو اللجم واما اللون [illegible]

داخل الروث فغالبها خلقي وغالب اسبابها المكتسبة الجوع وتجنبها الرياضة والتسبيع

وعرض الخاصرة وتحسين اللحم واما الخصال المشهورة فيه وخصوصا في الخيل الذلة

بالفراسة على انه ميمون الغرة فاجوده ان يكون قد اتسع فمه ومنخراه وقل لحم وجهه وخصوصا الخد وطال

ذيله ورق صدره وعنقه وصغر حافره وقصرت مرداته ونصب قوائمه وبعد بينهما وتحركت واسود محاجره

وجحافله وقوائمه واما تعليمه فينبغي ان يكون من عارف بالانواع المحتاج اليها ذو رفق يركب

ويحذره مائلا الى يسار متوسط العنان يحبس بالتدريج دون تجمع والافضل عنيف

ويضرب بحيث لا يشعر الدابة معود المدارة المعمول كفعل واسد وحمل طير بجلاجل واخمس

الاوقات للتعليم آخر الليل الى وسط النهار وان يكون مراعيا في الحركات اولا فالاقبل التفرق على شيء

معين ولا اثر لتعيين العلف من نوع مخصوص ولا التقدير لاختلاف ذلك باختلاف البلاد

فان بدو حلب وحاضرتها يعلفوا الخيل فوق العشب راسا اللبن بخلاف مصر فان قيل ان

الشعير ايضا بارد كالفول فما الفرق حينئذ فالجواب من وجهين الاول غروية الشعير و

عدم لحاجة وقلة يبسه وقربه من غذائية الحنطة بخلاف الفول فيكون منه ادفق والثاني فيه

من الخاصية الموجبة للشف نحافة المفضي الى سرعة الجري بخلاف الفول تثقل خلطه و

للشعير فعل في كل ذي حافر كالجلبان في كل ذي ظلف وحب القطن للبقر شتاء

وقد يمرن الحيوان على ما ليس من شأنه تناوله كتخيل التمر في اكل اللحم الا غير ذلك كما لا

اثر للتقدير

اثر لتقدير ما تحمل فى المعركه وغيرها الا اخلاد ايضا فقد قيل ان ثمانيه ما يتغذى به الخيل فى المعركه انما

رطل من الزرد وغيرها ارطال بغدادى مائه وثلاثون درهما وكذا قيل حد ما يقدم من الماء

ديلا البليه خمسه عشر رطلا من التبن وسته من الشعير وغيرها فى العلف ودهنوا بين

خصوصا للمنازل وقد بيل العلف ويرش به التبن فانه سبب الله قبال على

الاكل والهضم ولا يبادر الى شرب الماء فانه يفسد المزاج فصل فى ذكر اشيا

تجرى مجرى الفراسه من الانسان يؤمن بوجهها وبالعكس فمنها وجود الشيات يعنى

الشامات ولها باعتبار مواقعها من البدن اسما ودلاله فالكائن منها بين العينين غرة

فان استدارت او حكت حرف الها فى الكتابه سميت الشعوه وتدل

على اليمن والبركه وان لا يصاب عليها فارس ان كسرت القليله خير ونجابه

والسائله ان غطت عينا واحدا يسمى المطلمه تدل على الشوم وانما القتل نعح

راكبها ومنهم من خص بذا العين الشمال ان غطت الاثنين فاعشى تدل على انها

تغضب ويقهر صاحبها او سالت الى الانف فالغنوى تدل على البركه

والنسل الجيد ونجاح الحال والمنقطع دون الانف عكسه والمرتفع فديع يحب

فلا خير فيه وقد يكون مكشوفا وهو دليل الجاه والعز والمال الى السلطان وبياض الجفن

شر وخلوه بدلا من البياض دليل النهب والغارات والثبات في الحرب ويسمى بهياد

اطلس القوائم يسمى مهمتا وموشم القوائم غير اليد اليمنى مطلقا وهو دليل الفرج

والغنائم والنجاة في الحرب والوضح كبرص الانسان ونسبه اما خارج كعفرا او داخل كعلف

بارد يوجب غلبة البلغم وما في الناصية يسمى اشعل واما التحاجيل فما في الاربعة دون الركبة وقف

وفوقها مجبب وفي اليد الواحدة اعصم وفيهما اقفر وما خلى عنه الرمانة وما دونها مستور

فان كان ذلك في الرجلين نقط فمخلخل وما ارتفع فوق الركبة كثيرا فمسرول او كان دون الرمانة

فمطلق او احد الرجلين فرجل او فيهما فرواح او اليدين فسواح او اليمين او اليسارين

فمحجلهما وشر التحجيل الدائرة والاشعل واما ما يتصف به من الرهو فغالبه

خلقي وبالتعليم اولاد ... الخارق في الذي لا يحرك فالفوقاني فالمطلق وهو الخالع

بالاربعة وتخصيص الرهوان بالبغال واما الوانها فاجودها الى الكميت وهو الادهم فالجوني

فالاحمر فالاحور فالاصبح فالاحمر على التناقص في السواد والاشقر ومنه الطاوقي وهو اقرب

الى الصفرة وفي ظهره سواد فالادغش وهو الى السواد اكثر الا ناصيته وذيله ومثله الاسدي

والمدني ما ...

والمدمى ما حكى الحسنى والاسود. والكميت ما احمرت اطراف شعره وابيضت
اصوله والاحمر منه الخالص وهو الاصم فالمذهب فالاحوى يخالطها السواد وحمرة
شعره وشقرة فالاحمر مثله لكن اشد سوادا فالكلف اي المشرب بسواد ومدمى
ما صفت حمرته والزردي ما ضرب الى الشقرة والشهب منها الضارب الى
قليل حمرة والمرشوش الرماني والبوز والدراون والبندز مشترا فالحبشي وهو اسود
بعض قوائمه فالهروي والضارب الى البياض فالاصحل وهو في ظهره جليه سوداء
فالازرق الى اللازوردية والربوج الى الرمادية والابلق البياض مع حمرة والضارب الى
المحل والابطن ما ابيض بطنه والبرنس راسه والمطرف ذنبه وناصيته والمنقط معلوم
والابرش ما اشتد بالبياض فان كثرت الوانه فالمنقعوا في ... وان ...
لا يختلف في غير الخيل الا باسماء فيقال في سواد الحمير ... والضارب الى البياض
حجري وفي البغال الضارب الى الحمرة فمر والى البياض ... وفي ...
لا تبلغ الصحة بل ثبت بالتجارب ان الاحمر اصبر الخيل والشهب اشدها وطول العنق
وشده النفس واستماع البطن وغلظ الفخذين ونعومة الناصية وعدم تني ركبه والسنبك

عند الشرب مع ما يسبح فما خالفه فمعيب واما صفاتها من حيث جودته فيختلف والنتاج يختلف باختلاف البلاد

واصحه في غير العتيق ما ينتج في الاعتدال واصح البغال ما كان ابوه الحمار دون غيره وفي الاكاديش عبارة

بالفرس من ورفع الحصان وفي البقر ثابتة غير جيدة والبراذين منها اجود واما هيئتها فعلى ما تناسب

فلو كبر الرأس او غلظ البدن ورقت الرقبة والقوائم مثلا فمعيب **فصل** واذ قد فرغنا من جزء العلم

في هذه الصناعة فلننقل في عمليها ما فيه كفاية المرزوق مستوعبين لما في الكامل والصناعتين اذ

بهما يعد بهذه الصناعة ناظمين في سلك ذلك ما جربنا فعله واعتمدنا عن ذوي الخبرة نقلا اعلم ان امراض

ونحوهما من المعالجات على قسمين قسم يعم الحيوان فهذا الملتمس علاجه وتقرير اصله كيف اذ

يتولد وعن اي مادة يكون وكيفية برئه في مواضعه من حروف هذا الباب الا ما كان

من ادوية مخصوصا بسوى الانسان لان المزبحة لا تحتملها اعضاؤه كالقرطيطي

الحياض او امر غير ذلك فيذكر هنا مع اسم المرض الذي هو له وان كان من حقه ان يذكر

هناك مع التصريح بالتخصيص وقسم يخص ما عدا الانسان وهذا الذي يجب ان

يستقصى هنا فنقول قد تقرر ان كل متحرك بالارادة فهو من الاخلاط الاربع وكل

ما كان منها فهو معروض عرض صحة وفساد فيحتاج الى تعديلها فيه بحسب الطاقة مع ملاحظة ما بين

الانسان وغيره

الانسان وغيره من اختلاف الاغذيه والتركيب وما يجب لذلك من زياده كميات الدوا
وانواع العلاج فعليك بالتعديل بحيث تقارب في تخيل مزاج الانسان والتعبور الدم
ونحو الاسد الصفراء والفيل السوداء والبغال اليابسين والبقر كثيف اسود اما المعز لطيفهما
والغنم كالطير والحمير كالفيل الى غير ذلك ويجب الزهد في تنويع الفعل والشرب
قبل الفصد والمشي بعده واصلاح المزاج والغذاء من المرض والطعام فتق الشعر اللبن
عند غلبه الحرارت ونبن الجلبان والعدس في الرطوبه وسياتي حكم الفصد في موضعه
العام فلنأخذ في تفصيل الامراض قد مضى حكم البرص والبهق في موضعهما ولتعلم
انهما لا تعم الجسد في سوى الانسان وانما تخص المراق ومن الجرب فيها يسقى
ماء الشعير بالبصل وملازمة ذلك ... والنوشادر
ومثله البهق لكن يعم الشعر ... في الخيل ...
لا لغلظ الجلد فعليه يجوز في نحو القرد ...
والاكثار من الخنزير وسياتي حكم الجرب والسبابه ... اللبسات والجرى
في اخر وساق الحمام والقلي والعفص ودجوز ... ودخان الفرن ... كبوسات

جيدة وكذا الرماد والملح وورق الدفلى ومتى كثر تقشير الجلد ولا رطوبة فالغالب السوداء

او كانت رطوبة ومثل النخالة ورقت المادة وكثرت الحرارة فالصفراء او توفرت الرطوبات

والرطوبة فالبلغم حيث لا حرارة والا الدم وباقي العلامات واحدة في الموضعين وكذا ما يخص

كلا من العلاج غاية ما في الباب زيادة الاوزان هنا ومن امراضها الزائدة الاهليلجية وهي مرض مبداها حركة

الراس وقلة الاكل وسيلان الانف ثم تظهر ورم مستطيل خلف الاذن وعلاجه كسب

البزر او دقيق البزر قطونا بالصابون طلاء فان انفجرت عولجت كالجراح ومنها العنكبوتية وهي مرض

يكون في الانف يضيق النفس ونسج كالشبكة وعلاجه التقطيع ان امكن والا النفخ الاكال المطلف لئلا

يتجاوز مثل الزاج الزرنيخ ورهم الزنجار ومنها الضفدع وهو تكوين عروق خضر تحت اللسان

بحيث تصير كصورة الضفدع المعروف وعلاجها القصد فيها وتختص كمكبس الجبن المطبوخ في

مرق الضفدع وكذا اكله ومنها الشاغية وهو عندهم ما نبت من الاسنان والاضراس

زائدا وهو يمنع الاكل واللين وعلاجه القلع وتحريك الاسنان مبلها لذلك بالزفت و

والحلتيت المطبوخين بالزيت وكذا الكبس بالشب والشونيز ومنها الجلد سمي بذلك

لتكونه مثل الحيوان المعروف بذلك او انه يفعل في الجلد ما فعل الحيوان المعروف في الارض

كي يفتح ادع

من تعفن وسعی وکثیرا ما یعتری الخیل فی اللبات والراق وسببه غلبة السوداء وشی فی
الحر والکل باشائه کذلک وعلاجه التقطیع والشق واستخراجه والکی بعد التقطیع لئلا یعود
وقد یعفن بالسلق والسمن وقد یغوص شیء الا ذرنان رسی بالاشق والسین
والجبر او نحو الدیک بردیک من راکالات وقد یخیل بعه ابرق مع دهن الورد وقد یسقی
الدبس بزر الریحان والقطونا والنبا بارا او لکتابات شهرة سنذکرها فی الرسی
واما السعال فواحد فی الموضعین لکن یخص هنا بان الحادث منه لعدا کل من ضعف الریه
وغیره من الدماغ ومن الخواص للبارد منه مطبوخ الثوم والزبیب والکمون واما نحو دواهیل کذ
اطلقه صاحب الصناعتین وینبغی ان یکلی بالعسل وینفع الانسان انما والحاره
البیض المنقوع فی الخل حتی یلین والدرق بازیت ...
للقی ویکون للقوة علی المراق ویسعط بدهن ورد وزعفران ...
اذا عظمت ومنها القصر بالتحریک ...
منها البرد الشدید والفرق منه ومن الشیخ حلول ... وعنق ناصه والشیخ
فی مطلق الاعصاب وعلاجه التدثیر والبخور بالشیخ والبخاسف والکندر والسعوط

بالنطرون ودهن الورد فان لم يبرأ كويت مفصل العنق والراس واصل الذنب

ومنها الجرد وهو في البغال والخيل يخص القوائم وفي غيرها حيث ينتثر الشعر

فيجرد وكانه في الجملة داء الثعلب ويحكه وعلاجه الشرط حتى يخرج الدم وقد ذهب

من دهن النعام والفرس والغار والشونيز ونحو سبب وماء السلق مجموعا او مفردة

بالكمون ويطلى بها وكذا البصل العنصل ومنها الشانكاه وهي عبارة عن بروز البلد الخراج

ادريح محقون او بروز مزرق في نحو الكتف وعلاج هذه بلزاقات الكسر وستاتي وقد

ليشق عن الريح المحتبس ويستخرج ثم يعالج بالمراهم المدملة ومنها الكوكب وهو

ما يجتمع عند الكتف ويبرز دب... شيئا او انفرد كالحصر فانه يجمع البخار الرديء

فيبرز وعلاجه ان كان صلبا التليين بسمن والقنة وسائر الصموغ وذبل الزبل

لصوقا ثم يبضع ومنها الخمر وهو مرض يسمى الانتاش الكثير قيل ولابد ان يتقدمه

اكل كثير وعلامته ثقل المشي والفزع لمقدا ثقل الصدر ويبس الاعضاء الدراج

ليفصد اي العروق كان واجوده على ما قرروه تحت قشرة الحافر والذي جربناه عرق الجبهة

ثم السعوط بماء الورد والكافور والنطول بالحشائش الحارة كالجادشير والحاشا والبابونج ومنها السلكون

فلتكون ويقال له العظم المتحرض تيكون في المفاصل خصوصا في الركبة وسببه
ثقل الاحمال والمشي الكثير في الجبال والوهاد وعلاجه لعوق كل يوم زنجبيل وعنب الذئب
والزعفران والتين والزبيب ما تيسر من ذلك والطلي بالشونيز والعسل ومنها امراض
الخاصة بالقوائم واولها المشش ورم يتولد في العصب من غير نفوذ والكرد
مثله لكن ينفذ في الاطراف فالتعقيد وهو غلظ احد القوائم على حد داء الفيل فالانتشار
وهو ورم تحت الركبة يدور بالعصب فالقزل وهو انتفاخ في ... قرون ... منه
الزمن والفتق واما عظم ... فداج في الحد ... [illegible] عن ... كحل
ثقيل وركض في صلبه وقد ... فينتقل ... يسمع ... واذ خوطت
بالماء المصنوع من الصموغ والحنظل ... دشق ... عذر دار ... طبه
المجربة لصوقا على الصوف وكذا الميعة ... [illegible]
واما بوزنج والاكليل دهن الفول وقد ... [illegible] ... بحج
جرح بهذه العلة لتعلقها ... بالحسى ... مثل صبر ... الكادي
والفوفل ... البحر وقد يكوى السرطان قبل ... عظم ... ان دق ... بحاله

واما القروح فحكمه كالانسان والكائن منها تحت الرمانة يسمى العرن والقياش تنار السرطان

في المادة ويتخذ ان علاجا ومنها تثبيت نصوص وهو ان ترتخي الغضاريف التي تحت الرمانة لمادة بارده

او سبب من خارج كمشي في ثلج وعلاجه الحقن الزفت بجوز سرو والفلفل ومنها ضيق الحافر وسببه البرد

او وجع الكتف او تشنج في عصب وعلاجه ينسف بالكفة ثم الجرح ثم يكوى طولا اربعة خمسة ايام

ثم تبدل عليه اللصاقات كل خمسة ولا يخلي من الالية وشحم الماعز والشيرج فان لم يبرا

بعد الاربعين فقد استحكم ومنها الطباق وهو ورم فيما يلي السنابك يصحبه تشقيق وخشونة

وسببه مادة رطبة لذاعة وعلاجه النسف والكي ان امكن او يخترق بمبضع محمي حتى يخرج منه كالزبد ثم ان كان

خبيثا ولونه اصفر ثم يعالج بالمراهم والقمر [illegible] النملة كالانسان ويزداد هنا الخشونة

بالزنجبيل وتحيز معجونين بالبول ومنها وقرة [illegible] تنخنق في الحافر بسبب خارج كقصف

مسمار ويخص هذا في كلامهم باسم المشش [illegible] بسبب داخل كانصباب مادة اكالة وعلاجها

بالكشف عنها وتنحية النعل وتنظيف المادة وتلازم الزيت والقطران ومنها المطمة ان خرجت

والا فانت الحافر وسميت عندهم شصع وعلاجها الرد والتوثيق في الربط على حذافي

الكسر ومنها الجرد وهو سقوط الشعر مع ضعف الحافر وعلاجه الكي بالمطرزات واما النفاخات

نزل

فيزل ثم تكوى شيا كا ويلصق على الكي [illegible]

واما الكسى هنا منفصل السيار [illegible]

شمه ووضع المسخنات [illegible]

هو اعلى المبل ومثله المفصل السابق يعنى [illegible]

يفارق المفصل نركره وسببه ضرب على [illegible] وعلاجه الكى

تحله والضماد بالقوابض كالعفص ومنها ريح الجبال [illegible]

اصل الفخذ الى اخر الرجل وقد لا يعم [illegible]

الكماد بالى ودس حار او كذا [illegible]

واكثر علاجها الحقنه ويختص كثيره [illegible]

فى البغال والحمير نادر وتعرف بتحريك [illegible]

الاحجار وعلاجها دهن الدمع [illegible]

ويختص قله الحمل باحتمال دهن البا [illegible]

الفحول منا الخصى [illegible] ثم [illegible] فيه اشوم [illegible]

زائد عند الذنب وعلاجه القطع فالحشو بالزبل اليابس والآس والزنجار ومنها [illegible]

وسببه حمل ثقيل او سقطة او ضربة وعلاجه لزوق [illegible] والدهن بالزيت والتقطيع بعد التعليق

في شبكة فان لم يبرأ فالكي وكذا زوال الفقرات او عظم [illegible] الدهن بنحو النقط وكذا كثرة

رياحها اما الاستسقاء وما احتبس في الا[illegible] والحقنة المتخذة من [illegible]

وزبل الحمام والزيت والشراب [illegible] الضيا كالانسان لكن [illegible]

هنا بماء الحمص واما الجرح فان خرقت [illegible] وجب قطبها بالنمل الفارسي بحيث

تلتقم النملة المصران ونقص الجلد الخارج الابر كما هو معلوم ومنها التحرك والدبيه وكلاهما كغلبة

الدم في الانسان يصحبه تهييج حرارة وميل الى البرد والماء وضعف مع [illegible]

قيل وهما خاصان بذوات الحوافر [illegible] وعلاجها التبريد بماء [illegible]

والبطيخ مطلقا ولو بوضع قشره [illegible] فصد المحازم ووضع الطفل [illegible]

ومنها المغلة واسبابها [illegible] القولنج واحتمال فتائل [illegible] و

والاشق [illegible] فان فعلى حكمه ويزيد هنا فصد عروق الرأس

ان اشتد [illegible] والمحازم وقد تفصد الثلاثة ان لم [illegible]

[illegible]

واستحکم المرض والمجرب فيه صح زربندا والزربند [illegible] [illegible] ويسقي [illegible]

وكذا الهيضة بحالها واما الحميات فتنزيهها فصد [illegible] وشرب [illegible]

السكر والاحتقان بالزيت و[illegible] و[illegible] [illegible]

ظاهر كلام الكامل ان [illegible] البقر والعدس [illegible] [illegible]

ترك اللبن و[illegible] اللحم وقد يجمع بينهما في مركب قالوا ويجتنب [illegible] شعير ويجب في [illegible]

الحارة اليابسة علف الخضراوات من البطيخ وقصب وبرسيم و[illegible] فور وفي نفدها العكس

لحب القطن والجلبان والشعير ومنها الخناق و[illegible] [illegible] [illegible] وكثير

ما يخص الصدر فان سال منه صديد فرقب يعالج بالفصد [illegible] الرأس [illegible]

فيه شرب ما يجري فيه الماء [illegible] [illegible]

ما ظهر من العيون و[illegible] [illegible] [illegible]

كنايات ورقى تأتي في التمائم [illegible] [illegible]

[illegible] تشنج معه فلا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] كيف اتفق واما وجع [illegible] [illegible] [illegible]

قالوا والسعوط بماء قصب السكر والزعفران فيهما مجرب والضعف الكلى بما يعلم بحمرة البول وذبول

الجلد والشعر ولا يزيد على علاج الانسان الا الكى ما بين الذكر الى ملتقى الاضلاع ستة من

كل جانب بين كل اثنين نحو اصبعين وشرب اصل السوسن بالسكر فى الخيلى والدبس فى

غيرها وجعل الكزبرة [illegible] [illegible] [illegible] بهما كالفقار وهو ما يحصل

فى قائمة [illegible] [illegible] الزائد ههنا فصد بطون القوائم

وكى القناة [illegible] الرجال [illegible] بكل حار محلل كالاكليل والبابونج

والحلبة واصل الكبر والبزور والخطمية والمقل والفوتنج والمغاث فان لم يتمحض البرد سببا

عجنت بالعسل ولا بالخل وزيدت دقيق الفول فصل فى سمومها وذكرنا زاد على [illegible]

علاج

للدفلى لبن حليب بتمر والشعير واكل زبل الدجاج والسعوط به وشرب سويق النبق والنارنج

وللمرتب [illegible] الكراث [illegible] فى منه [illegible] دون وللعنكبوت فصد الحلق [illegible]

وللفزر [illegible] [illegible] وللنبر العشار شرب لبن الحمير الى النصف

[illegible] ادوية العين ههنا وذكر جمل امراضها اعلم ان اجود ما عولجت

العين [illegible] بالعكس وذلك لان الانسان لانتصاب قامته

يكون غالب

يكون غالب فساد الحواس التي في رأسه من بخرة المتصاعدة فلا شك ان تسهيل بالذات

ذخيره ساعده بخلاف بهذا لعدم الانتساب د جوامع امراض العين بهذا انبياتين و مجرب

والكلمة تكمنه والسلاق والدمعه والطرفه بحل بياض والظفرة و [illegible] في نقرون

لؤلؤ سواك سكر نبات زنجار عقده ريح مجرب تحرق فلقلان غيره ذكر مع البسد

النوشادر والزعفران والكافور توتيا و نوى الاقليميا تكمنه صمغ عربي و زعفران دم اخوين سيلقون [illegible]

صبر شب يمنى كثيرا للظفرة سمق و دهن ورد صفار يس زعفران سيلقون وكذا الاشق

بين الحمير خاتمة في بيان ما يتعلق بهذا الباب قالوا ان شحم الحنظل اذا اسهلت

كل قليل بان يجعل في العجين ويؤكل حفظ الصحة والاولى في علف الغنم اليبس والكزبرة

لسائر الحيوان مصلحه ومتى اسهلوا في غيره من اكل الحنظة [illegible] بورق [illegible]

الاكلا وتطولا بنحو العفص والقرض والسماق [illegible]

لكن يرجع الامر فيه الى انها اما قريبه نظافه [illegible] بعيدة

ففي القروح فان كانت نظافة عولجت بالمراهم المجففة زنجاري و توتيا و ان كانت غير

نزافة فان لم يكن هناك لحم زائد عولجت بالمنقيات فقط مثل النوشادر والعسل [illegible]

دلالة ان كان هناك لحم فيما يأكله كرماد الشعير والسكر والبارود ثم بعد النظافة بما يدمل

من الصبر والتركت والسندروس فان حصل فيها دود شميت بالزرنيخ وورق

الخروع ودمي لها بالقنب العتيق ... بدم ... الملح والسكر

ومن اللواحق ... في الجسد انتحت من

اربعين ... المسامير ... الضربات فتربيع وتكثر الدجاجات

للبغال والماعز ... ذوات الاظلاف قطعا وذوات الاخفاف

بالجلد خوف ... فهذا غاية ما يحرر في هذا المحل بحيث لم يشذ عنه من اصول الصناعة

شيء ومن اراد التطويل في هذا الفن فعليه بكتابنا الموسوم بالقواعد المحررة في البيطرة

جزء ... علم باحوال الطير من الحيوان المقصود لمصالح النفع معتبر وموضوعه في الاصل

ذي جناح لانه يبحث ... عن كيفية اتخاذها واختيارها وسياستها

وغايته اقتناص ... وشرح الصدور وتسكين ...

والنقرس والمفاصل ... كركوب السفن وتحليل المواد

زيادة الحركة ومسائله تقسيم اجناس الطير والمقتنى منه وكيفية تغذيته واستقصاء

الفهود ...

امراضه وعلاجها وقد جرت عادة القدماء في طب الحيوان بكثرة الى الفرس لتماثل وعلى هذا

المنوال نسجنا كتابنا هذا ثم اختصرناه واقتصرنا فيه ما يتعلق بالمواشي ثم شرع كثير من

افراد طبة الانسان حتى لم يعرف الا عند [illegible] من غيره [illegible] وقد سمينا بالجملة

ما يتعلق به كم تصدى قوم منهم ابن [illegible] فسطس و [illegible] ما يتعلق بالمواشي

وسموه علم البيطرة وقد اتبعنا بالجملة غاية ما قال فيه ثم تميزت [illegible] منه لجميع ما يتعلق

بالطيور وسموه علم البزدرة اضافة له الى شرف انواعه وخفتها وهم البزاة وذكروا ان علم

اذا تعلق بنوع ما وجب ان يجعل موضوعه واضافة اسمه الى اشرف ما يبحث فيه عنه

ولما ثبت شرف الانسان على سائر الحيوانات بجمعه فيما [illegible] الفارس [illegible] ان

الاشرف من انواع المولدات ما قاربه في [illegible]

يجدوا اعدل مزاجا من الخيل فجعلوا [illegible]

لذات [illegible] قصدها بالذات [illegible]

ما هو عبارة كافية ومباحث لطالب هذا الفن شافية [illegible] مقدمة [illegible] مباحث

وخاتمة المقدمة في [illegible] الفرس [illegible] الطيور [illegible] والمعتبر منها

اعلم ان علماء هذه الصناعة قليل وكانه كالتكملة للبيطرة وقد راى البيطلى قسطوس وابن
العوام وكثير من الروم ضم الحيوان الى كتب الثلاثة ... سمو زردقه حتى اشتغل ادهم والغطريف
وسوارس وارجانس بافراده وهو ... اول من اتخذ البزاة قسطون وكذا الشواهين
واول من اتخذ الشقور كسرى والجلم ... شاهد ... فاشتغل الطيور وكلها فالقوية
واما المعتبر من اصنافها فالعقاب وهو اعظمها واشبهها بالكبير ... غادر ليس فيه انس وانما
يتالف بشدة التعب واشرفها البازي معتدل المزاج سهل الانقياد والانثى منه تسمى
زرقه فالباشق وهو اخف الطير واسرعها نهوضا والانثى منه تسمى الفا ...
فالكوهي وهو والسنقر والسعاوه والكوابج متقارب المزاج والتعلم واما ...
ايضا والزمج نوع من العقبان كالسنقر بالنسبة الى الشقرور واما الطير فيل فقيل هو ...
الوسط يقرب من الشاهين او هو كالصقر ... الكرخ وخوزستان ...
في الطيور ... اكثرها بالضرب لان كفه ... يتعلق بواحد منها اذا نزل ... جميع
الجوارح المذكورة اناثها اكبر واقوى ... الجوارح بالعكس وكلما صغرت
حبة عين الطير وقصر عنقه ... ورق ... كان اشجع البحث الاول في كيفية الاستدلال
على تجلدها

على الجيد منها باللون وصفته وفي ذكر طرق التعليم [illegible] اخبارها وفيها

للتعلم واصلحها للنزاق في الجو واشجعها الاصفر [illegible] والاسود [illegible] ثم ان اطيب لحمه وقال

ذنبه وقصر جناحه وصغر راسه واحمرت عينه استدل على انه فيه حسن وشجاعة ومما يستدل به على شجاعة

الطير اوكارها فان اتخذتها من اعالي الجبال والاشجار فذلك دليل على شدتها بالصيد وتعرف ايضا بما يوجد

عندها من الوحوش والطيور فان وجد مثل السمان في عشها فهي ضعيفة والعكس في الشقين

واما تجريدها فبحسب ما يليق وتالف فقدير وفيها الاضمار وارجاعه وتشبع وكثيرة [illegible]

وبالعكس ويبنى تمرينها على الصعود الى الراكب والنزول من الشجر والقاء الطيور لها

وان اذا ذكرت لنا اكل من الصيد بل تزجر على [illegible] ذكره ولو وقف عنده ولا تعيد اكله

وان يكمم الوحشي لئلا ينفر واما الترتيب المعتاد ان [illegible] فيما ذكر

واما الشواهين فكثيرة الغضب سريعة النفور زائدة [illegible] الى الشيء وربما

فربما قتلت نفسها وهي ابطأ الطيور في النهوض عند الارسال للنساء غيرها

عودا ونزولا والكواهي بالعكس ومعنى ان تجوع والاولى عند الارسال دفعها الى [illegible]

الحمام لتتعلم من حال عودها فانه ادفق لها من كل طعام خصوصا اذا رمي اليها حال رجوعها واشد

واشد ما يحتاج الى ذلك من اصطاد طير الماء منها واخفها الصغار والثواني وكلما

قرنصت ثقلت لغزارة ريشها وكوامي البكس وهي تصيد الطيور واشجعها وربما قدت العقبان

وتطير في اليوم مسافة عشرة ايام في الصحو ... منها اعدل واصبر وارضى بما حضر من الطعام

واسهل ... واسحج الكحل المر ... السود ... مستديرة الرؤوس اللطيفة الاكف

ولا باس بالرشوش من الصقر واما العقبان فاجودها الرشعلا العين العليظة العجز الواسعة المقلة

المشادية المخاليب المستديرة الاكف المرشوشة الظهر واحمدها الزمج بمجرد الدعوة فالباز

ينبغي ان لا تراض الا بالظباء لانها تهوى صيدها طبعا فالارنب فالكركي تكثر عندها والحبار

منها الرسمي والوحشي عسر الالفة ولا ينبغي تقريب الاطفال منها لانها تهوى كسرهم و

ينبغي ان نكمل البحث الثاني في اوقات الارسال وكيفية الصيد واختلاف حال الطيور

فيه اذا كان البازي اصفر العين فارسله في العشايا واسودها ففي الصباح وحتى قصر وتلطف

به واطعمه الضعاف من الطيور في دفعات ... عن الطيبا يهيج ومح الكحل في فراريج و

اهملها قليلا ثم اطعمه لحمها فانها تفتح شهوته فيضرى على الصيد ويكره الارسال على ما يخافه

يورثها الجبن ويوم الريح وعند الاجام والبحار وقرب الضواري كبنات آوى واذا فقد الطير في

محل فليعاد

محل فليعاود الله لما قيل انها تعود الى مكان نشابها وان نزل على نحو شجر فرجوعه

واذحر قوته وارسله خصوصا فى سطر فاذا نزل على ذكر فاتركه كل فاذا جاء فاشبعه

حتى يتوب عن ذلك او لوح له بالسمانى من بعيدها وارسل الباشق الا على صغار الطير

خصوصا المائية واربط ذنب الجلم اول صيدها ولا ترسلها على اكبر من الحجل ثم مسل كل

طير يعالج ثم فادون الا العقاب ومتى اكره الجارح على صيد شاق دخله الضجر والكسل يزه بعد مرة

الى ان يبطل فعله فيجب لا نقمه ليسلم من ذلك ولا يجوز تركه فى الراحة طويلا فينسى واما صيد الجوارح

والحيلة على اخذها فطرق تختلف ترجع حاصلها الى نصب الشباك او الشرك من خيوط

فيها ذه الجوارح الكرام من الطيور مخيطة العينين ويلوى سرا شيئا فى كوخ يرى منه الشبكة ويمد

حبله تحركها وتحرك العلم المنصوب فاذا صار الجارح فيها جذبها عليه وقد تصاد الجوارح

ونحوها بالمراقد وقد تقدمت واما التربية فعبارة عن اراحة الطير مدة معلومة عن الصيد

وغالبه يكون للبزاة ووقتها من دخول ايار وهو سادس شهر بعد البيت نظيف معود عن الغبار

والدخان والهوام سيما قمل الدجاج فيفرش بالخلاف والسدس والآس والريحان ويجعل فيه

البازي وان كان فيه ما يجري فاجود والابدل الماء والخضراوات كل ثلاث ثم يطعم فى تلك المدة لحم البقر

السمين منقى من العروق معجونا بالبول فان لم يسقط ريشه بالسرعة طعم لحم الفار والشقراق

والعقعق ولا يستقصا فيما جففت وسحق من حيات ام حبين متقطعة الاطراف ولا من الزنابير

لما فيها من النكاية آخر او يسهل كما ذهبت حيات ام حبين فيه الزبد والسكر ولحم الضان وقليه

معجونا بالزبد فاذا قرب نبت الريش اطعم لحم [illegible] اليربوع للتسمين والانبات ولزوم

دهنه بدهن البنفسج والنيلوفر واسقى لبن الاتان واطعم الفراخ واطراف المواليف فاذا تمت

وعدت الى الصيد به وامتنع فان كان لوحشه فريسه بلجام الالف واشبعه وارفق به اولا لم

فدا وادل شرانه ذخره فاذلكه بشيء من قرذون وانسمه البادروج ولحم البقر منقوعا في اصول

السوسن البحث الثالث في علامات الصحة والمرض وكيفية الاستدلال على خفة البدن

وخلوه من الاعراض المنافية اذا اصبح الطير نفض ريشه وجناحه وكان مع ذلك صافي اللون يتمشى من

الجانبين على اعتدال ولان ذرقه وينفصل بسهولة نضيجا الى البياض واعتدل عطشا وركبه كان

صحيحا وادل من ذلك كله ينفض لنفسه في اصل الجناح فان كان يضرب بسرعة كانه مجرد او

او مبلا به فقد استولى عليه اليبس وكذا القول في ضدهما واضدادها وهذه علامات المرض

وقد يختص لبعض الامراض بعلامات مخصوصة فان الطائر متى حرك رأسه فقد ضعف او غمض

عينيه او سالت منهما رطوبة فطرفا او اسود فمه ثم ابيض فقد نزلت عنده الاكلة او ارخى

جناحيه فقد

جناحيه فقد غلبت عليه الرطوبة البالة ورفع رجليه ووضع منقاره [illegible] او ارخى جناحيه

او ظهره فمريح او تشققت رجلاه او سال انفه [illegible] وورم نفسه مع الحرارة

فخلع او ذي او ارتعد فمنقرش [illegible] فوق [illegible] بان كعب [illegible] وجدل

جناحه الايمن وميسره دليل ضعف الكبد وحكة [illegible] دليل الاكل والنقرة دليل ريح

الغليظ والاعراض عن اللحم دليل التخمة والنزول عن [illegible] مع عسر التنفس [illegible] وشرب الماء

لا محالة خاتمة تشتمل على ذكر ما يجري هنا مجرى الجزئيات من طب الانسان وهو ذكر الامراض

المنافية وتفصيل علاجها اجمعوا على ان العطار لا يدخل الشيء من الامراض [illegible] من نحو بخار

الغليظ والخلط لذهاب الاول في الرشد [illegible] تولد [illegible] البخار [illegible]

اعضاء ليست كاعضاء باقي الحيوانات في تركيبها [illegible] تشريح

اعضاء الطيور الخاص بها وسنفصل [illegible] ان [illegible] الطيور [illegible] مشيها

درزان تقاطعا في الوسط وليس هناك [illegible] انتظمت

فقراتها من غير [illegible] فلم ينفذ النخاع ودق ملتقى [illegible] لوجود الحواصل فوقه وعدم

الامعاء الملفوفة فيها فلم يعفن الخلط وان تكررت او تركها فخففت فلم يبق فيها فضلة ردية

والطبيب يقول ان ذلك لطول اعتقشها وبرد غليه غير المبال وتصحيح ما قلناه وقت سوقها

بقصبة واحدة للقدرة على النهوض في النشوء اذ يعتريها نحو النساء والفالج فان لم نذكر مرضها هنا فاعلم

انه لا يعتري على طرا ما ذكرناه ونذ الكلام في الاصول وستفصل جزئياته وانما

ذكرنا ذلك لئلا يظن بنا الاخلال بمرض لم نذكره الباقي الحيوان امراض الدماغ لم يذكرها

ادم ولا قسطوس فمنها الدوار وهو حركة الراس بكثرة ورفعه تارة وتنكيسه اخرى لاحتباس مائية

في الاغشية من امتلاء ان كان التنكيس اكثر ولا تغير في العين والا فمن اسفل العلاج الطلا بما ذكر ثم

والاستفراغ ان كان حارا والا فبالمرزنجوش ويسقى ماء الورد ساذجا في الاول ومنقعا

في الثاني ومنها السرعة وهي قيام ريش مع التنكيس المخلاب وارتخاء سقف المناقير السفلى

بحيث يسقط الاكل اذ تناوله العلاج يشرب من انهار اذا كان شتاء والا الشمس ويطلى

بالبابونج ويسقى ماء الخس ان كان حارا والا فالاس ومنها التقليص وهو يبس الدماغ

بحيث يعسر او تمتنع حركته وكانه كالتشنج العلاج ادامة التنطيل بالشبث والسرمج

وجعل الذرة في ماء الشرب عنها كذا قالوه وهو فاسد والراي ان يجعل العناب

او البنفسج امراض العين منها العشا بالمهملة وهو عدم الابصار ليلا ويكون لغلظ البخار

وعلاجه

وعلاجه منع اللحم والاقتصار فی غذائه علی المجدرات وتقطیر ماء الورد محلولا فیه السکر
النقی واعلم ان کل حیوان شانه النظر فی اللیل والنهار الا الانسان والقرد وقد حاج
والحمام ومنها الغشاوة والبیاض وعلاجه تقطیر المرار والاکتحال بالسکر و
اللؤلؤ ومنها الماء وشبهه ادامه وضع الکمامه وتکبیس الناز وعقیه علی الریق وعلامته
صفاء العین وصحتها فی النهار والاکثر ... التبن ضعیفة ... تسع سواد
عینه زمن الصحو الا فی البرد واللیل العلاج تقطیر المرار جمیعها وسیر العسل والبخور القلاح
هنا العدم التدبیر والعصبیة ومنها سیلان الدموع والرطوبات وعلاجها ... قطورا
فان لم ینجح مفردا فال ادهم حکت فیه التوتیا وهو کلام بعید عن الصناعة لان عین الطائر ...
وعندی ان الواجب هنا العفص ومنها علینا الجفن والشعر انه ... یحجب البصر وعلاجه
... بالسکر والطلاء ... من ... امراضها
خصوصا نحو الطرفة ومنها الجدری ... بین ... فی د
والکواهی والشواذین وعلاجها ان تدهن بالشوء ... زیتون فاما ان
تزال وتحول ثآلیل صلبة فتقطع حینئذ بسکین ... قطع الجدری ... ومنها سلاق الجفن
واحمراره وعلاجه تقطیر ماء الورد ... الفستق ومنها ... فی الانسان ...

انها السيل وعلاجها ادامة تقطير الخمر مع دهن الورد ومنها الجرب وهو خشونة الجفن واحمراره

العلاج يحك ان كان غليظا وان اقتصر على طليه بالخمر والاسفيداج ومنها ان يصيبه دخان و

علامته كثرة الدموع والتغميض والامتناع من الاكل فعلاجه تقطير دهن البنفسج ولبن النساء

امراض المخاليب والمنسر اعلم ان المخالب والمنسر للطيور سلاحه والة يستعين بها فاذا صح فذلك

سبب صحته فمن امراضه التشقيق وهو تقشير المنسر وانتثاره والعلاج ادامة مرخه بالادهان بعد قص

ما تيسر وحرقه فان له خاصية ومنها التعوج والالتواء العلاج يطلى بالشب لتجف فانه عن

فرط رطوبة ورأى بعضهم ان يطلى بالخل وهو غير بعيد ومنها التطبيق بالتشنج او التفاف الشفتين

بحيث يعسر الفتح او فتحها كذلك اما التغير في الكثير او لقلة اكل اللحم العلاج ادامة مرخه بالسمن

والشيرج وتسمينه منها وتطعيم العيش في امراض اللسان والفم منها الخشونة وعلامتها وجود الرطوبة

والاعراض عن الاكل واذا فتحت الفم واللسان وجدتها العلاج حك في فمه بالورد وقد نقعت فيه

حبات السفرجل او الحلبة وان ذلكه بزيت [illegible] فيه خاصية ومنها تشنج العضلات التي بها

الازدراد وعلامته عدم قدرته على ابتلاع [illegible] فيه التين والمرخ بدهن الجوز ومنها النوريد

وهو ورم في جانبي شدق [illegible] العلاج سقي الماء الحار ممزوجا بالعسل والتضميد بالتين

المهري مع الثوم ومن امراض آلات النفس منها السعال وكثيرا ما يعتري العقاب والبازي فيضعف

قواه ودرانه

قواه ورأسه وعلامته معلوم العلاج سقي العنب والصمغ ومنها التهيج وضيق النفس وعلامته

فتح الفم وتواتر النفس وضعف الحركة ويكون ذلك من التعب لكنه حصوصا في الحر ويمكنه من الماء

اثر التعب وقد يكون عن مجاورة دخان او غبار ثم قد يكون جزء المرض عن حرارة وعلامته الميل الى الماء

وسخونة كفيه وضعف ريشه وسرعة نبضه وتواتره ونبض [illegible] في جناحه عند المفصل اثنانه علاج سقي

الصمغ محلولا في الشيرج او دهن السوسن ويلقي الطين [illegible] فيما يشربه وقد يكوى في جانبي منسره ومقدم

رأسه بعود آس خفيفا وان كان عن برد وعلامته عدم انزال حركة الرأس ونفضه وارخاء به في فمه كالغرا

العلاج تسري اجزاء [illegible] وتوكل اللبن [illegible] وكذا الفار بالشيرج وما قيل من صلح كل من [illegible]

المقشور والحنظل والزنجار والزنجفر والزنجبيل والنوشادر والملح بضعف احدها المسمن واما زمنا

ثم تسقي ويوخذ المسمن فيؤكل مع السكر وزنجبيل [illegible] ويمكن [illegible] شرب ومن محلل و

قد تخفر حفيرة وتوقد بنحو حطب الكرم حتى تمتلي فتعزل [illegible] [illegible] [illegible]

من الهوا فالوا وقد يطعم الحلتيت فيعطس فترول [illegible] [illegible] ومنها

السل والدق وعلامته خفة الريش والحرارة [illegible] [illegible] شرب اللبن [illegible] [illegible] [illegible]

بماء الشعير والقرع وينوم على القطف ومنها الخفقان و [illegible] خصوصا عقب الحركة علاج برد

بماء الورد وشرابه والنيلوفر وسقي الطين المختوم ولعاب بزر الريحان و [illegible] الطين الارمني [illegible] [illegible] خلاف

ومثله الغشي امراض تحت الغذاء فمنها ما يتعلق بالحواصل وثانيها في ثاني المعدة لان الحواصل هنا

بمنزلة المعدة فمنها البشم وهو التخمة بحيث للجوارح من راحة وبرد المكان وتوالي الاطعمة الدسمة والمطلق

كثير من شره وتتابع اكل ويقال ثلثة في [illegible] بالتخمة [illegible] الحجل والنعام وثلاثة في الوحوش

الاسد والنمر والغزال وثلاثة في [illegible] والمسافر وحاصل الامراض اسباب التخمة

محصورة في ادخال الطعام على الطعام ومعاجلة الشرب وعدم ترتيب الاطعمة فربما كان البزدار جاهلا

بمواقع الاطعام فيوقع الطير في ذلك العلامات ارخاء الاجنحة والرأس وكثرة التمزع والنزول

عن الكندرة فان كان الفساد في الحوصلة زاد مع ذلك القذف والغثيان وفسخ المنسر وخروج لعاب متغير

العلاج الجوع والطيران ومنع ما فيه دهن وتنقيص الطعام والاقتصار على نحو الاوز والحنطة والذرة ثم

في الثالث يطعم المذكور من الطير الصغار نحو العصافير ثم يوخذ نحو حبتين مصطكي كرا وياوار صيني

وقرنفل سواء حرف ابيض ربع احدها يعجن بالعسل او السكر ويحبب كالفلفل ويلقم منه ويطعم في التخمة

فان ظهرت علامات بالحوصلة [illegible] الجبل سبع حبات لنحو البازي وثلاث لنحو

الباشق وهكذا فانه عجيب [illegible] ومن العلاج الجيد لمنع البشم والغثيان

[illegible] ان يوم اعتاد على [illegible] مرشوشا بالخل او بنحو الرب

ومن ادهن عن سواهن ليلتخ الماء بالمصطكي والقرنفل ويسقى منه منقعا فيه مع اكله من اللحم ويلازم

العلاج حتى

العلاج حتى يعود الى الصحة بزوال علامات المرض [illegible] ويستدل على زوال هذه العلة

صفاء الزرق بعد الغلظ والسواد ومنه الزنج [illegible] وقلة [illegible] العلاج

يطعم المعجون السابق المعروف بمعجون [illegible] حبا ويجعل غذاؤه لحم الارنب او الجرذان ويخف

ويلين بالغاء وقد يحقن بطبيخ [illegible] وكرفس والخشخاش والبنفسج بعد نضجها او بالسمن

والفلفل او يسهل بكبد الشاة والاتان لبن [illegible] مع السكر وقد يقتصر عليه وبالمليح

المنزوع [illegible] فيهما مع مرارة شاة وقيل هذا العلاج مختص بالبازي والصحيح عمومه [illegible]

بشحم الخنزير مخصوص بالبازي اجماعا من علماء الصناعة نعم يجوز للشاهين والعقاب [illegible] بالسكر

والعسل الابيض والانزروت والملح اذا انعقدت وعلمت [illegible] او قنابل فانها دواء جيد من ساير

امراض الزبارك [illegible] الغذا وفيه [illegible] فان ظهرت علامات

الحارث جعل مكان الملح [illegible] اصفر [illegible] نقيه في زبد طري او سكر

[illegible] كلها فاسقه بعد ساعة فانه يرخى [illegible] ومنها [illegible] في

الزبركة يعني الحوصلة ويعرف بتنكيس الراس والذبول ونفخ المنقار [illegible] ويعرف بنتف

الريش والتمرغ وقلة الاكل وقد يكون في الدبر ويدل عليه خروجه العلاج يطعم ورق الخوخ

مع الحمى وان المفتت اذا سحق مع العسل وشرب او خشخاش والشبث وقد يحقن بالبوح والشراب لذلك

ومنها البواسير وذلك منها سقوط القوى وتغير [illegible] وبسار ومشيمة وخروج الدم مع الزرق العلاج

يحقن بطبيخ [illegible] ودهن [illegible] امراض الرجلين ومنها المفاصل

ومن ان نضير فيها [illegible] ويستفرغ [illegible] واما الوقوف العلاج ان كان عن سدة كفى الدهن بنحو البابونج

والموميا [illegible] وان كان عن تحليل

فضلات [illegible] حارة وظهر [illegible] ارسلت عليها العلق وان اقتصر على دهن البنفسج [illegible] العناب

والورد ولعق الطين الارمني وقد يحقن [illegible] وان كان في الصيف [illegible] الكرفس فان كانت باردة اطعم

[illegible] الى ربع درهم للبازي فما دونه ويحقنه لنحو العقاب مرة في الاسبوع ملفوفا في اللحم ويسقى دهن الجوز [illegible]

قيل والخروع [illegible] الذكران [illegible] السكر [illegible] وكذلك شبث [illegible]

[illegible] نحو غزال [illegible] ان يسقى الزعفران [illegible] القراح وان لف على رجليه صوف مغموس بالخل وقد

طبخ فيه الحرمل فانه علاج مجرب وحمي عن الدجاج ومنها النقرس والكلام فيه علاماته وعلاجها

كالمفاصل لكن العلامات هنا اشد والرعدة اكثر ويزيد الشرط بزجاجة وتحت الورم بالآس ولعق

المر والصبر والزعفران مدافة [illegible] او دجاج او فصادة مرارا وقد يطلى بلعاب البزرقطونا

مع الما

مع الجوز والزيتون وبرش الماء ودهن البنفسج ثم الحلبة للامراض الباطنة فلنذكر ما يعتري الطيور من

الامراض الظاهرة خاصة كانت او عامة من امراض الريش منها القرع وهو انتثار الريش يعني

انسلاخه من ورم لفرط الحرارة غالبا فاذا ظهرت في الريش فتغير محترقة وان فقد احترقت العلاج يبرد

بماء القرع والكزبرة ودهن البنفسج ويسقى ماء الشعير ثم يطلى بماء كزبرة البئر وماء السلق

ومنها الجرب وهو كالابرية والحزاز وعلامته سقوط الوبر او تكرجه العلاج يطلى بدهن اللوز

والعسل ويغسل بماء الدفلى او بماء السلق والحلبة ويطعم الزبد بالسكر امراض الريش منها تقطع

خارجه حتى يخرج قشورا اما لفرط يبس او لوقوعه على الاشياء الصلبة علاجه يدهن الجروح بعد

ما تغلي فيه برادة قرون الماعز والعجل مجرب ومنها تخلخله اما لسبب خارج كصدمة او داخل

كحرارة صعبت العلاج للاول يوكله بالاس والمغدان والتنقية بدهن اللوز ويشرب لحم [illegible] الفستق

ومنها ولعه في الريش وتخالب بالنتف والاراده [illegible] ربطه والاستيحاشه

او دويبة جارح يفعل ذلك والعلاج فيه العلاج [illegible] حتى يدمي ويدلك بنحو [illegible]

وقد يوخذ لوح رقيق فيخرق ويدخل فيه ويربط بالجناحين ويرفع وقت الاكل

وهي حيلة فارسية امراض الريش منها ان يخرج ضعيفا مويا فان كان الخارج مهزولا

فهو لقلة المادة وعلاجه ما سبق من تقوية الهضم لقطع الغذاء واما فعن اخلاط حادة وقد

سبق علاجه كل ومنها ان ينتثر ريشه ويبقى جلده عاريا كالعدم وذلك اما لليبس الغذاء والمكان

او لاحتراق الخلط العلاج ما سبق انه يسهل بالنسبة فيجعل منه وينضح بالخل والزرنيخ كثيرا

او بدهن الغار والجوز والفرفيون وشحم الذئب … والعليق والرشاد و… ويحشى بهما

اصول الريش ويلطف غذاؤه ويغسل كثيرا بطبيخ الشلجم وورق السمسم ودهنه وان كان انتثاره

بسبب تقليعه بمنقاره فعلاجه ما ذكرنا ومنها العشث وهو تشقق الريش وتناثره مع

بقاء شي من اصوله واما العلاج فيحشى الزرنيخ ويطلى الصبر وماء الترمس فانه ينفع من

ذلك ويمنع نثره ومنها تحرق الريش وعلاجه كالعشث وقد يقصد فيه اصول

الجناحين وقد يخاط ما سقط من الريش مع اصوله ويطعم بعوه القنا ومنها القمل وهو

مرض عظيم خطير تفسد به كثير من الجوارح حتى قال في الكتب الخاقانية ان تدبيره نصف

البزدرة والقمل قد لا يرى لاختفائه في اصول الريش فيعلم بحركة الطير كثيرا وفتح ريشه

وسقوط همته وشرور عينيه العلاج يبخر بالنطرون او بريش النسر عند الاحجار المحماة ويوضع من

فوقها ويطلى بالزرنيخ والزراوند الطويل وزبيب الجبل مجموعة او مفردة او يغسل

بطبيخ لخ

بطبيخ بشحم الحنظل والحنبد فوقي [illegible] منها الكسر والخلع

وعلاجهما بعد التسوية والرد [illegible] والتنبير المحتوم او

ورق العناب وسقي الموميا [illegible] لعلة كبيسر او ولع وعلاجا

ما ينبت الريش فهذه غاية ما يمكن استقصاؤه ودرج هنا في السطر [illegible] كافه

مع الانسان فاما نخرج من عهدة الكلام عليه بتمة تتضمن ذكر ما يقتنى من انواع الطيور غير

الجوارح اما المجرد الزينة كالطاووس او المنفعة كالدجاج او لهما كالحمام وذكر ما يوجب بقاءها

وتناجها واعمالها المتقدم من [illegible] بغى بذلك كقسطوس الرومي وصريحت اسنجلي وابن عوام

وغيرهم فمن ذلك الحمام وهو اما مدني [illegible] حوده ملون قوي والملازم

ومنف الى البياض على رسه وبرغبريز [illegible] ممنف الى الغبرة الوف

نجابا للكتب الرسائل ثم الشارب [illegible] وبدفع

بحركة جناحه العفونات وفي مجاورته [illegible] غير ذلك مما سبق

ذكره وبعض في المعتدلة والحارة كل شهر وفي زمن الشتاء في مطلق البلاد مضغتين

احداهما محدودة مستطيلة هي الانثى والتحصنة [illegible] غالبا تنقص بعد عشرين يوما

وهذا الفرخ يسفد بعد ستة اشهر قيل ويقيم ... الف البيوت فيحتال عليه

ببناء ابراج تشتمل على مواضع للبيض ... الشرق والجنوب ويكثر فيها من وضع

يوجب ... كان ... المياه والمزارع ويبذر فيها

الارز ... الحمام من ... فالشيلم فالفول ويجعل في

... الكمون ... س ودقيق الشعير وشحم الرمان والخمر والعسل ويعالج تبخيرها

بالعلك واللبان ويدق عند رؤوس المنافذ والضبعة العرجا وغصون الكرم ...

ورقها ولبن امرأة بكرت بانثى فان ذلك كله يشبها وينتجها وكذا غصن العراقيل ونحوها

بزر الباذنجان علفا ويطرح عندها ... وسداب وتجربه ...

... في ... ذكر ... فائدة ويستخرج ما اجتمع من روثها

اوان الزروع فتعدل به ... في الفلاحة ومن امراضها الخناق

وعلاجه دهن بالبنفسج والعسل ودهن الورد ... ويوجر بزعفران وسكر ...

والهندبا ومنها السل وعلاجه علف الماش المقشر ويوجر باللبن وقد تفصد في

باطن الجناح ومنها القمل ويطلى بالزئبق ومنها الاصغا وهو انقطاع النفس وعلاجه

... الزعفران

هليله كابلي وصعتر من كل ذات حبات فلفل ستين من غسل عسل سكرجة تحبب بالحوائج
وتعلف منه كل يوم عشر حبات مع اكل الحمص والثوم ومنها الطاووس ويشتد وغالب اتخاذها
لمجرد الزينة وهي من الطيور الحارة وموضعها كل بالقفص عرضه عن مبلة وهي فيما عدا ذلك
مجلوبة من الهند وبيضها مدحرج قليل والنظر اليها قبل طلوع الشمس يزيل اللقوة وتسفد اذا بلغت
ثلاث سنين ثم تبيض مرة في العام كل ثلاثة ايام واحدة الى ان تستكمل اثني عشر
في الغالب وستة عشر في النادر وديكها يحضن بيضها فينبغي ان تحضن تاسع الشهر القمري بخمس من
بيضها واربع من بيض الدجاج والباقي من تحت الجناح ثم يؤخذ بعد عشرين فيبدل وقد
ذلك يسقط من الكسر لان الذكر يعبث بها كثيرا ويفتح بعد شهر فيعاف دقيق الشعير وورق الكراث
والتي لا تحضنه بالتراب واجود قوتها الشعير في الغداء مقلو وفي الشتاء تطعم حب العرس
وهو المينو فر الا درهم قطورا والطاووس يعيش عمره عشرين سنة وريشه يتبع الاوراق الشجر
سقوطا وعودا في الزمان وهو اكثر الطيور اعجابا بنفسه واذا نظر الى نفسه وقيل انه اذا نظر الى
رجليه غم غما شديدا ومن امراضه الكساف لا الوان له اي تصيبه وعلاجه سقي المتبل ومنها
الخناق وعلامته خفاء صوته وعلاجه شرب ماء الكرنب والفجل ومنها الخناق وعلامته خفاء صوته وعلاجه

شرب ماء الكرنب او الفجل ومنها ريح الشيبة كالمغص يتمرغ منه في الارض ويلوي راسه وعلاجه

ان يسقى ماء النسرين او الزنبق وقد نقعت فيه ثلاث ساعات من الحلبه ومنها العقر يصيب

الانثى فلا تبيض ويكون عن برد في الاذناب وعلاجه ان يبخر في اللادن والبابونج وتوقف

فوقه لتنال بخاره ويمسك عنها الماء يوما ومنها الاوز والبرك يعني البط ومما يتخذ

نسعقه حلبه وكلاهما مائي ليس بمجاور الماء يتاب وبعد سنة اسم ما البا ويبيض كل فصل الا في الشتاء

كل يومين بيضة ليس كل في النوبة الواحدة خمسة عشر ويحضن ثلاثين يوما وقد يذهب اليه كبعض النهار

في الحضن ويحضن في الزيادة وقيل ليس يشترط ذلك في البط والرغدوان كان في بقية سائر البيوض

الا ان بيض الاوز اسرع وينبغي ان يحضن تلك البيض ويرفع في الخال الى ان يكمل فيحضن والاوز

يخاف من اصوات الغيم وشم الخبز وهو الطير واكثره صاحب بابل وسيماشا فالاوز وعلامته

نومه رفع جناحه وكذا العقاب ولبنها واجود ما عاف لحمه علوا وقيل الشعير ويمكن حمل الثوم ابن لي

على البيضاء الحارة في الثاني والباردة في الاول ومن امراضه الحرقة وهي مرض يصيبه كالقان

وعلامته التواء الراس ووقوف الريش وانفراده عن العلاج يطعم بطبيخ الحلبه

وليسقى منه ومنها السدد تحس بجوده ومنعه الاكل العلاج يسقى بطبيخ الحلبي والتين والزوفا

ومنها

ومنها القولنج وعلامته جفاف زرقه ولزومه الارض وطلبه للعلاج يسقى ماء الحماض بعسل

وطبيخ الشبت وهو يبيض بيضا رديا اذا عدم الذكر خشنا كثير السهوكة والضرر اذا لم ينل الزبت

قيل وان كسرت بيضة منه بين رجلي من عسرت ولادتها وضعت في الوقت ومن رجلي

الاوزة امتنعت عن البيض ثلاث سنين والاوز يبقى سبع سنين والدجاجة ثلاث عشرة سنة وخيرها

الازرق ومنها الدجاج واجوده ما مال الى الحمرة خصوصا العرفين والوجه فالملون فالاسود ولا خير فيما

ضرب الى الزرقة والصفرة ومنه هندي عظيم كالسيح ونوع يقارب الاوز وهو ما يتخذ للنفع

وقد ذكرناه في المفردات والناتج منه بالتحضين خير من الناتج منه بالنار وهو اكثر الطيور بيضا

ريحا واشدها ايناسا وتأهلا وخوفا واجبا نزها على ما ارتفع وبضره التسفل ويبقى زمن في البلاد

الباردة من نصف تشرين الثاني ولعدم بيضه الى نصف اذار والاجود ما كثر طيرانه ويكفي الذكر

الواحد لعشرة وتحضن بعد تمسس الحمل في زيادة القمر تسعة عشر بيضة الى خمس وعشرين

افرادا وتوضع بيض يومه منقودا ويطرح ما في منه وتنشار الكدر ويؤخذ ما وقت في النزرة

وتحذر رؤية الشمس وقد فاتها القمر ويحضن على ما ذكره علي بن الحسن بنحو غطاء اذا امتنعت

وحدتها حتى شهر قمري وقد ينقص عنه وقيل قد ينتج في عشرين وكان هذا في نحو الاقليم

الثاني وينبغي ان يقلب كل اربعة ايام ويحفظ من ريح الجنوب ومن اراد الاناث اختار

بيضا مستطيلا وينتج للمستنتج الحرارة المعتدلة المخالية بمصر في نحو اسبوع ويقيم بعد خروجه سنة ثم يبيض

خصوصا ما داعلف الارز او الحنطة ونام على الجريد او كان عنده ونقنقت ذكوره الرشاد شان وقيل ان دق

خرذه ووضع فيه البيض وغطى بريشه كذا اشياء فشيا فانه ينتج ولم تجربه ويسمن بالبسل والدقيق

معجونه بالكرات والحنطة والشعير والارز والقنبيت واحدها في الحلتيت والعسل وكذا

بزر الكرفس وان تبخر بعظم السمك المعروف بالسلور وزاد القرموط سحرا فالصمغ السذاب

واصول الكرنب واقيل من ان الفول وحب العنب والجلبان يقطع بيضها وذلك محمول على المواضع

الشديدة البرد وينبغي لحفظ الصحة ما نقع في الغار وتغسل مناقيرها ببول الانسان ومن

امراضها الخطرة القمل يقتلها سريعا ويكون من العفونة وعدم نظافة المحل العلاج ازالة السبب

ورش الافسنتين وغسلها بالشراب وقد يقع فيه الاسرقون ومنها الخناق وعسر النفس ويكون عن

حبس البيض او اعتلاق نحو الذرة والعلاج تسخير البيض المشوي مع الزبيب ونعلفه حبوبا ومن داء

كبرتين علاجها حبوبا من خبز جديد وشانه غمسا بالشراب ومنها اكلها البيض فالواد ينفع منه ان يجعل

مكان البيضة مجبس ويرمى به اليها فان عرفت والا ذبحت لئلا يعتاد ذلك غيرها واقل الدجاج بيضا كل

ثلاثة ايام مرة واكثرها كل يوم فان باضت مرتين في يوم ماتت عن قرب والدجاج يبقى خمسة

عشر سنة ومن اراد خزن بيضه غسله بماء وملح فاتر ثم دفنه في سحيق الملح او التبن قيل ومن القواعد

ان كل ما بيض بيضا يحيا ينتج بيضه تحت جناح بعضه بعضا ومن الناس من يخص ذكور الدجاج فتسمن ولكن

لا تجزؤ اكلها

لا خير في اكلها ومنها النحل وهو اشرف ما يقتني لغزارة نفعه وحسن الحاجة اليه ولتوقف جل الادوية على عسله وقد

وقد اعتنى المعلم بالكلام عليه وفي الشفاء انه قال ولا ادري ايكون النحل بالسفاد او غيره انتهى والذي

صح انه يكون بالسفاد وهو الاكثر او بالتعفين عن مطر نيسان في الجبال المعشبة والاحوار تتخلق

دودا ابيض ثم يسود ويخرج والنحل يهوى الجبال بالذات وان استأنس فينبغي ان

يختار موضع تربته مشاكلا لها من اشجار ومياه واعشاب كثير طيبة الرائحة والطعم كالورد و

القيصوم والعرفج والصعتر واما الكمثرى فيهواه طبعا وفيه صلاحه ثم الموز والعنب وينبغي بعده

عما خبث كالدفلى والبنج او غير مرارته وان كان نافعا كالكبر وان توضع كواراته فوق مرتفع

منفتحة الى الشرق والقبلة بعد ان تطلى ويمسح تحتها بالروث والطين الحر والمطلوب روث البقر

وتحكم بناؤه وملسه واذا كانت من خشب طيب كالارزوج فلا بأس وتحكم تغطيته

وتترك فيها مكان للدخول والخروج لا يسع غيرها ويعاد طليها بعصارة الريحان البستاني لانها تهواه

والزبل يطردها قال والنحل اعز الحيوان لفساد ازدحامه في المبيت خارج الخلايا وكذا ونيمة تعفني

روث ولها ملوك تنظم شملها من الكبار الرقاق الاوساط وذكور دون جماعة فلا ينبغي ان يبقي في الخلية

اكثر من ملك وعشرة ذكور ولو تقص الجناح ويقتل الباقي برش الماء الحار قال وهذا اذا لم

يكن هناك ما يؤذيها كالزنابير والافاعي لنحي انتهى والظاهر انه لا حاجة الى هذا التقييد لما نحن بالكثرة

كما شاهدناه وإن إلى ملها تتولى ذلك وفساد كثرة الملوك أشد لأنها تقتل النحل غيرة أو تشرده ويختار من النحل

الأحمر المستدير الأملس لدلالته على الحداثة فالأشقر فالأسود وقيل العكس فالمرقط ولا خير فيما عدا ذلك

وهو لا يقع على متغير ولا كره بل يبعد عن الأدناس وينقسم في نفسه إلى ملك يسمى الغراب يجعل أقراصه

بلا شكل وهيأت يجعلها طويلة ومستديرة لا استدارة أقراصه والمعلم يرى أن أجودها الأول

وكان أهل الصناعة يرون الثالث أكثر عسلا وهو يجتني من كل زهر وظاهر كلامه في الطبيعيات أن العسل

كالترنجبين وقد سبق في البحث مفصلا وحاصل القول فيه أنها تخرجه من بطونها وأما الشمع

فتحصله على أرجلها والأصح أنها تصنع الضبط أولا وتحصن به الكوارات ثم الأقراص ثم العسل

وهي سيئة طويلة الذيل لمحاصلها ووقت تخلية يعني تولده من نصف آشباط في نحو

اليمن وبرمهات في مصر وأوائل نيسان في نحو الشام وأيار في الروم وعلامته الاضطراب

والتموج فينبغي أن يعدل ما يتعلق به من نحو غصن أو قش أخضر أو يرشش بالماء فيخرج اليعسوب

أولا ثم تتبعه فينفض ما في الكوارة وغاية ما تتخل الخلية الواحدة سبع مرات في العام

وتقطف الجديدة في خريف عامها إن كانت فاضلة وإلا ففي ربيع القابلة والعسل يقطف

مرة في الربيع بعد تخليته هي الأكثر والأجود أن يبدأ فيدخن بأخثاء البقر وتبل اليد بالماء ويخرج

ومرة في الخريف

ومرة في الخريف لكن لا يوخذ حينئذ الا ما انفصل عن تقدير ما يكفيها في الشتاء خصوصا

في البلاد الباردة فان احتيج ما وضع عندها ما يأكلي وافضله الزبيب المدقوق بالصعتر

ويبخر بالعسل والدبس لئلا تهرب من الجوع فان غالب فسادها منه وقد تهرب المجاورة

دخان وريح كريه وقحط فليلاحظ ذلك ويرش الخلايا بالشراب فانه يحفظ النحل او بالعسل

ممزوجا بالعفص او بزر الريحان فانه يمنع السوس والديدان والعناكب وتبخر بالساج

لطرد النمل ويلقى عندها اغصان التفاح حلية بالعسل والحذر من دخان زرق الحمام

وينبغي ان تنقل كل مدة وتقصد لها الاماكن المخصبة الكثيرة الماء ومتى وجدت في الخلية نحلا ميتا او

مقطعا فان كانت الملوك كثيرة فمنها فاقتلها والا فمن الزنابير والا فاقسمها فقد ضاقت

ووجه الخلايا الى الشرق او الشمال وان استطعت ان تمنع عنها الجنوب فافعل فهذا جماع

ما تدعو الحاجة اليه من هذه الصناعة وما عداه فتطويل بلا فائدة تمت بعون الله